

بہ نام خدا

The image is a vertical composition on a textured, light brown background. A large, solid red circle occupies the upper half. Below it, a white architectural structure with curved, modern lines is visible. A thick, solid black horizontal line runs across the middle of the image, passing behind the red circle and the white structure. The overall aesthetic is minimalist and graphic.

شریه دانشجویی هنر و معماری

شماره اول



شماره ویژه:

# معـمارى و سـفر

# فهرست

## پرونده ویژه: معماری و سفر

- گزارش معمارانه سفر کنیم

مینو رحیمی

- جستار سفر در معماری

مجتبی گیوه چی

- گفت و گو پیرامون پروژه گنجنامه و سفرهای آن با "دکتر بهنام قلیچ خانی"

فاطمه هاشمیان، هانیه محمودی

- یادداشت پرسه شهری به مثابه سفر

آریانا جهانبخش ابدی

- سفرنامه رقص نور روی خشت در شهر بادگیرها

مبینا ایمانی

- جستار سایه ژاپن در معماری رایت

نازگل یحیایی، امیرحسین صالحی طالشی

- برای خواندن: با "دکتر محمد فرخزاد"

بهار یحیایی، شیدا خونبسط

- ردپا

- حال و هوای معماری دانشگاه گلستان

- بازی!

رضا رستمی ابوسعیدی

# شنا سنامه



## نشریه طاق

گاهنامه، سال اول، شماره اول، خرداد ۱۴۰۴  
زمینه نشر: علمی-دانشجویی معماری  
دانشگاه صادر کننده مجوز: دانشگاه گلستان  
صاحب امتیاز: انجمن علمی مهندسی معماری

مدیرمسئول: دکتر سامان صبا  
سردبیر: فاطمه سادات هاشمیان  
طراح لوگو و جلد: مریم دماوندی  
ویراستار: بهار یحیایی  
صفحه آرایی: فاطمه هاشمیان، مانی مختارپور، سما نژادحسین

همکاران این شماره:  
مجتبی گیوه چی، مینو رحیمی، مبینا ایمانی، نازگل یحیایی،  
امیرحسین صالحی طالشی، آریانا جهانبخش، رضا رستمی ابوسعیدی،  
بهار یحیایی، شیداخونبسط، هانیه محمودی، فاطمه دهخدا،  
الناز ابوالحسنی

✉ Taagh.mag1@gmail.com

📍 @Taaghmag



کروکی: فاطمه دهخدا  
متن: بهار یحیایی



معماری،  
ترجمه زندگی است  
به زبان فضا  
و ما، در سفر،  
داستانش را  
قدم به قدم  
میخوانیم.

ایران - یزد

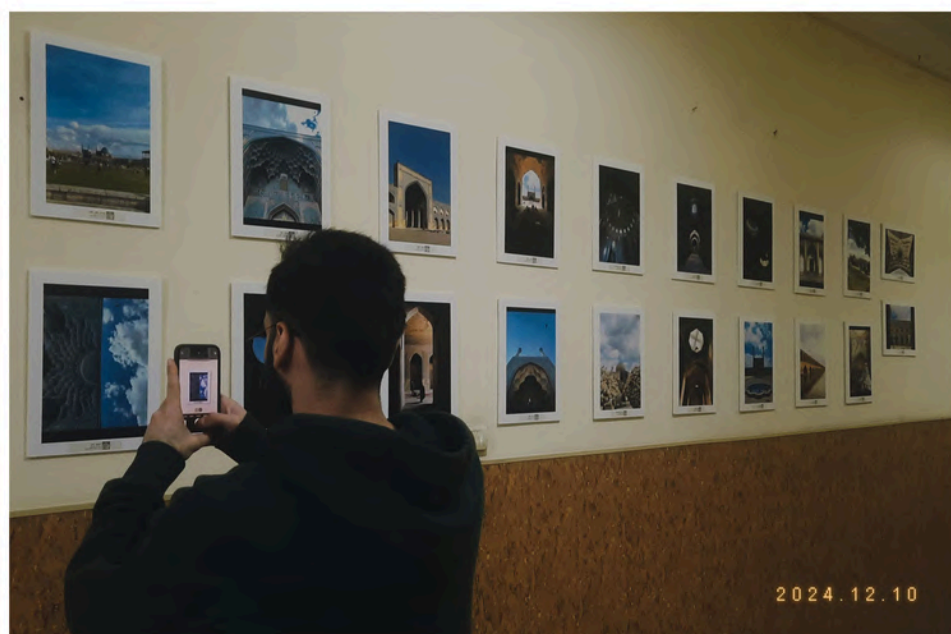


## مقدمه سردبیر

فاطمه سادات هاشمیان

### ادامه‌ی راه؟

داستان شماره‌های بعدی را هم خودمان می‌نویسیم مثل همین یکی. امیدوارم این مجله، میزان گیرایی یک دعوت خوب را داشته باشد و شما را به پرسش‌ها و طلب‌های تازه‌ای وصل کند.



دیوار دانشکده در نمایشگاه رویداد «معماری و سفر»

برخلاف اینستاگرام، مجله‌ها سرت فریاد نمی‌زنند؛ زمزمه می‌کنند. و مثل کتاب از تو انتظار ندارند هرچه گفته‌شده را به‌خاطر بسپاری. مجله‌ها اجازه می‌دهند مکث کنی، بمانی. ورق زدنشان ترتیبی ندارد و بلدند چطور راهشان را در روزت باز کنند.

مجله پیش‌روی شما، حاصل کار بچه‌های خوش‌ذوقی است که صفحه به صفحه‌ی این شماره را باهم شکل دادند. و حالا، معماری دانشگاه گلستان هم، نشریه خودش را دارد؛ رسانه جمعی ما. جایی برای به اشتراک گذاشتن دغدغه‌ها و ماجراجویی‌های معمارانه مان؛ جایی که حتی بهانه‌ای شود تا جرئت کنیم و با معماری که دوست داریم مصاحبه کنیم.

### درباره این شماره:

موضوع این شماره پرمجراست؛ راهش را از «سفر» پیدا کرده و برای هر کدام‌مان معنایی دارد. حال و هوای سفر، از دیوار دانشکده شروع شد؛ دیواری که برای رویداد «معماری و سفر» پر شد از عکس‌هایی که بچه‌ها، در سفر گرفته بودند. سفر ادامه پیدا کرد، تا رسید به شب آخر، که در کوپه‌ی قطار برگشت از یزد تصمیم گرفتیم مجله را تا آخر خرداد برسانیم.



سایت رویداد «معماری و سفر»





گزارش

## معمارانه سفر کنیم

| مینو رحیمی

«قل سیروا فی الارض»

بگو در زمین سفر کنید.

این آیه نشان می‌دهد که حرکت کردن، دیدن و تجربه کردن، نقش مهمی در شناخت جهان دارند. سفر فرصتی ست برای مشاهده، لمس و تجربه‌ی معماری. سفر برای دانشجوی معماری مهم است؛ زیرا از روزمرگی فاصله می‌گیرد و ذهنش بازتر می‌شود. به واسطه‌ی آن فضا را واقعی و با تمام حواس درک می‌کند. در سفر، با مردم، فرهنگ‌ها، اقلیم‌ها و سبک‌های زندگی گوناگون آشنا می‌شویم. ارتباطات جدید می‌سازیم. فرم‌ها، مصالح و جزئیات معماری را از نزدیک می‌بینیم و ایده‌های تازه پیدا می‌کنیم. یکی از مفاهیمی که در سفر بهتر درک می‌شود، سیرکولاسیون است؛ یعنی جریان حرکت در فضا. وقتی خودمان در یک فضا راه می‌رویم، توقف می‌کنیم، تغییر مسیر می‌دهیم و نگاه می‌کنیم؛ تازه می‌فهمیم جریان فضا یعنی چه، چیزی که در بررسی پلان به تنهایی قابل درک نیست.

چگونه سفر معمارانه تری داشته باشیم؟

۱- پیش از سفر: تحقیق کنیم و هدف داشته باشیم تا با ذهن آماده حرکت کنیم.

۲- در سفر: دقیق ببینیم، حس کنیم و تجربه‌ی هایمان را ثبت کنیم؛ چه با نوشتن، کروکی، ثبت عکس یا صدا.

۳- پس از سفر: مشاهداتمان را دسته‌بندی کنیم و سپس با دیگران به اشتراک بگذاریم

سفر یکی از روش‌های مهم یادگیری در معماری است. به ما کمک می‌کند بهتر ببینیم، عمیق‌تر بفهمیم و معماری را نه فقط با چشم، بلکه با همه‌ی وجود تجربه کنیم. معمار کسی است که خوب می‌بیند، و سفر راهی برای تقویت دیدن است.



۱ صفهان - مسجد حکیم  
مینو رحیمی

نوشتن وقتی استاد تجربه روایت می‌کند؛ لطف دیگری دارد. آنچه در این گزارش می‌خوانید، مروری ست بر دومین نشست از رویداد «معماری و سفر» تحت عنوان: روایتی تصویری از سفر با دکتر بهنام قلیچ‌خانی



## سفر در معماری

مجتبی گیوه چی

پیش از آنکه از سفر آغاز کنیم و در منزلگاه معماری اتراق کنیم؛ می‌خواهم کمی دورتر، از کاروانسراها و مهمانخانه‌های پرآشوب میان‌راه و از میان زنگ کاروان و هیاهوی کاروانیان، به اسطوره بپردازم.

اسطوره، معرب واژه یونانی «هستوریا» به معنای جست و جو، آگاهی و داستان است. اسطوره، جایی میان داستان و تاریخ، خانه دارد.

معماری ایستگاه‌ها، فرودگاه‌ها، هتل‌ها، اقامتگاه‌ها و کاروانسراها از آنچه در اسطوره به آن «آستانه» گفته می‌شود، الهام گرفته‌اند.

این آستانه‌ها، درگاه‌هایی هستند که نگهبانی برای جلوگیری از سفر دارند و با پیروزی بر آن، می‌توان سفر را آغاز کرد. حال اگر این آستانه‌ها دعوت‌کننده و گشوده باشند، آغاز سفر با چه انرژی‌ای رخ خواهد داد؟ یا اگر این آستانه‌ها را پيله یا شکم نهنک بدانیم، آیا آنها راهی به پرواز یا جهانی‌نو خواهند داشت؟

از آستانه می‌گذرم و راهی به سوی معماری می‌جویم.

معماری، فرم تجسم‌یافته‌ی یک مفهوم است؛ فاصله میان ایده و مفهوم تا فرم‌بنا را منظومه‌ای از جهان‌بینی، کهن‌الگو، انسان‌شناسی و شناخت‌زمینه و اقلیم پرمی‌کند. درواقع، دستگاهی وجود دارد که گِل‌اشکال و فرم‌ها درون آن، با بینشی به معماری بدل می‌شود. آن دستگاه، کارگاه فرهنگ هر ملت است.

کارگاهی که دیبای هویت و جلوه‌های فرهنگ را می‌بافد. تاروپود این کارگاه: اقلیم، انسان، زبان، اسطوره‌ها، کهن‌الگوها و آیین‌ها هستند. درهم‌تنیدگی این عناصر، پنج جلوه از هویت را می‌آفرینند:

ادبیات، معماری، غذا، لباس و موسیقی.



الناز ابولحسنی

یادداشت پیش‌رو  
از آنجا آغاز  
می‌شود که سفر  
هنوز شروع  
نشده.  
مجتبی گیوه‌چی،  
جامعه‌شناس،  
مدیر «مکتب  
بافت مشهد»  
و راه‌بلد  
پرسه‌های شهری  
از سفرهایی  
می‌گوید که  
معماری، مبدا  
آنهاست.



از این دستگاه فرهنگ، عنصر «اقلیم» ارتباط مستقیمی با سفر دارد. سفر، یک کوچ با بازگشت است. مسافر با نیت بازگشت به موطن و اقلیم خود، به سفر می‌رود. پس هرآنجا که در مسیر یا مقصد، در آن اقامت می‌کند؛ اگرچه خانه و اقامتگاهی موقتی و عارضی است؛ اما باید مکانی امن مانند خانه‌ی خودش باشد. کالبدها و بناها درسفرها عارضی، اجاره‌ای و موقتی هستند.

انسان همانگونه که درخانه دائمی و وطن‌اش آثارخاطرات و عواطفش را درج می‌کند؛ درسفر هم اگر قالب‌هایی قوی دربناها و فضاهای معماری بیابد و تجربه کند، خاطره می‌آفریند. چون معماری دارای حس مکان است. آنچه در معماری اقامتگاه و خانه‌های موقتی مسافر، باعث انس، الفت و امنیت مسافر می‌شود همین حس مکان است؛ همان حسی که امروزه در بوم‌گردی‌ها و بوتیک‌هتل‌ها، مسافر را میخواند و او را دعوت به ماندن می‌کند.

سفر، کهن‌الگوی پرتکرار در اسطوره‌ها، رهایی و دل‌کردن است، کوچ است؛ روایتی جدی از شکستن روزمرگی هاست. تجربه‌ای برای گریز از تکرار و یکنواختی. سفر در بطن خود، حکمت و عبرت دارد. از سفر است که مقایسه و تطبیق تجربه‌های زیست میان اقلیم‌ها پدیدار می‌شود. سفرنامه‌ها، دانشنامه تجربی جهانگردان از جهان‌های انفسی و آفاقی هستند. افزون بر این، سفرنامه‌ها مستندنگاری مدنیت یک قوم از نگاه دیگری‌اند. گاهی مرمتکاران، معماران و باستان‌شناسان، برای بازسازی تاریخی دور، که آثاری از آن برجای نمانده، به همین مستندات رجوع می‌کنند.

در پایان، حتی معماری‌خانه خود، سلوکی عمیق در درون و بیرون فراهم می‌کند. از آستانه‌های دعوت و استقبال، تا تاریکی و سکوت‌هشتی‌ها و از آنجا تا روشنایی‌حیات و بعد نگاهی که از آینه‌ی حوض به آسمان می‌رسد؛ تماشای گذر زمان در باغچه و باغ حیات از ایوان، که راهی به سفری به درون است و دعوتی ست دائمی به تماشای بیرون. همه و همه، تداعی‌گر یک سفر دائمی و یک بی‌قراری جاری است، در ساکن‌ترین مکان زندگی یعنی خانه!



گفت و گو پیرامون

## پروژه گنجنامه و سفرهای آن



دکتر بهنام قلیچ خانی  
فاطمه هاشمیان، هانیه محمودی

در ادامه جست و جویان درباره نسبت معماری و سفر، سراغ گنجنامه رفتیم؛ مجموعه‌ای بالغ بر ۲۰ جلد کتاب که به معرفی آثار معماری ایران می‌پردازد. گنجنامه تاملی معمارانه بر بناهای تاریخی ایران است که شامل نقشه‌ها، عکس‌ها، متون تاریخی و توصیفی برای هر بنا می‌باشد. بخش قابل توجهی از این مدارک، حاصل سفرهای دانشجویان دانشکده معماری دانشگاه شهیدبهشتی (دانشگاه ملی سابق) است. درگپ و گفت پیش‌رو با دکتر بهنام قلیچ خانی، نسبت معماری و سفر را به بهانه بازخوانی گنجنامه مرور می‌کنیم. ایشان از روزهای ابتدایی پروژه گنجنامه با آن همراه بوده‌اند و مسئولیت‌هایی بر عهده داشته‌اند.

### گنجنامه از کجا و چگونه آغاز شد؟

«گنجنامه محصول سال‌ها تلاش دانشجویان دانشکده معماری دانشگاه شهیدبهشتی (ملی سابق) است که برای پروژه‌های درسی‌شان به شهرهای مختلف سفر کرده، بناهای مختلف را دیده، عکاسی کرده و نقشه آن‌ها را برداشت کرده بودند. به این ترتیب، آرشیو دانشجویی بسیار غنی‌ای در دانشکده جمع شد؛ در جایی که بعداً اسمش شد «مرکز اسناد و تحقیقات دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهیدبهشتی». محور شکل‌گیری این پروژه، استاد بزرگ ما، آقای مهندس کامبیز حاجی‌قاسمی بودند. ایشان مجموعه‌ای را شکل دادند که همه اطلاعات گردآوری‌شده دانشجویان؛ بازنگری، دسته‌بندی، تدوین، تکمیل و ترجمه شود و در قالب کتاب‌های گنجنامه منتشر شود. بنابر این پروژه گنجنامه از سال ۱۳۷۲ در «دفتر طرح گنجنامه» عملیاتی شد.»

### شیوه کار به چه صورت بود؟

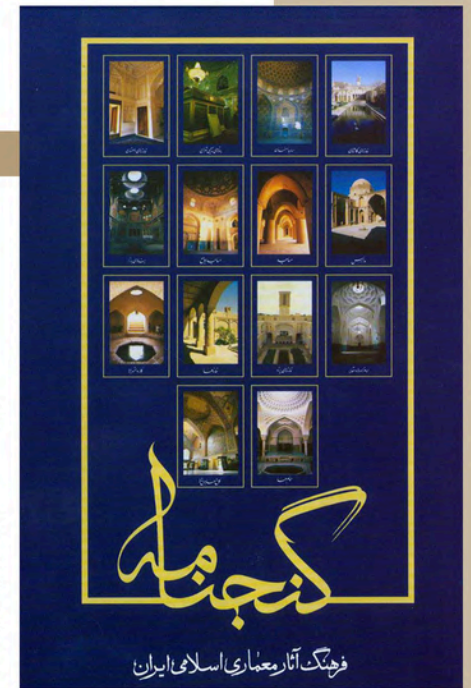
«هسته اولیه با یک تیم کوچک چندنفره در چند گروه کاری شکل گرفت. مدیر اجرایی، آقای زندحریچی بودند. گروه نقشه شامل دانشجویانی بودند که نقشه‌های موجود در آرشیو را بازترسیم می‌کردند، اشکالات آن‌ها را رفع می‌کردند و اگر نیاز بود، می‌رفتند سراغ بنا و دوباره برداشت می‌کردند. گروه عکاسی که ما بودیم؛ مسئول گروه عکاسی، در ابتدا آقای جلال یشمی بودند. گروه متن که متن‌های توصیفی برای بنا تهیه می‌کردند. بعد از آن، با پیشرفت کارها یک گروه دیگر هم اضافه شد؛ گروه صفحه‌آرایی، که کار گرافیک و صفحه‌آرایی پروژه را انجام می‌دادند. آن موقع هم عکاسی آنالوگ بود، هم صفحه‌آرایی دستی و روی کاغذ بود؛ همزمان نیز ترجمه متون انجام می‌شد در نهایت، اولین جلد این مجموعه که جلد خانه‌های کاشان است، منتشر شد.»

### شما چطور به این پروژه پیوستید؟

«من اولین بار در پاییز ۷۲ با یک اعلان در دانشکده به این مجموعه پیوستم. خواسته بودند کسانی که به عکاسی از بناهای تاریخی علاقه دارند، بیایند؛ و من هم رفتم. به هرکدام از ما یک بنا را سپردند که به عنوان نمونه عکاسی کنیم و برگردیم. بعد که کارها را دیدند، به چند نفر از ما گفتند که ادامه بدهیم. یادم هست اولین بنایی که برای گنجنامه عکاسی کردم، امام‌زاده صالح تجریش و تکیه تجریش بود.»

### در چه سنی و مقطعی از تحصیلتان بودید؟

«ترم چهار بودم که برای عکاسی از بناهای تاریخی وارد پروژه گنجنامه شدم.»



### چه مسئولیت‌هایی در این پروژه برعهده داشتید؟

«من از مهر یا آبان ۷۲ به عنوان بخشی از تیم عکاسی وارد گنجنامه شدم و مدت کوتاهی در تیم عکاسی کار می‌کردم. آن موقع، مسئول گروه ما آقای یشمی بودند. بعد من مسئول گروه عکاسی شدم، که این مسئولیت تا پاییز ۷۷ ادامه داشت. در این مدت، مدیراجرایی پروژه آقای حریرچی بودند. وقتی ایشان رفتند، من مدیراجرایی پروژه شدم. از سال ۷۷ تا شهریور ۷۹ که به گرگان آمدم، حدود دو سال مدیر اجرایی بودم. بعد از من هم دوست عزیزم آقای کیوان جورابچی مدیراجرایی شدند و تا پایان پروژه که مجموعه‌ی گنجنامه منتشر شد، بخش زیادی از زحمات با ایشان بود.»

### چه چیزی شما را درگیر پروژه گنجنامه نگه می‌داشت؟

«گنجنامه برای من سه جذابیت داشت؛ عکاسی، سفر و تاریخ از پیش از ورود به دانشگاه، به تاریخ علاقه‌مند بودم و این را مدیون معلم خوبم در دوره راهنمایی هستم؛ آقای مهندس ناصر فتحی‌راسخ. ایشان از آدم‌هایی هستند که در زندگی من بسیار تاثیر گذاشتند، آن زمان که ما دوم راهنمایی بودیم، ایشان دانشجوی معماری دانشگاه شهیدبهشتی بودند، و می‌توانید حدس بزنید بقیه‌ی مسیر چه شد و چه اتفاقی افتاد! ایشان ما را علاقه‌مند کردند به کتاب خواندن، به ویژه در موضوع تاریخ. گنجنامه چیزی بود که هر سه‌ی این غذاها را بر سر سفره‌اش داشت. ضمن اینکه برای ما منبع درآمد هم بود و به لحاظ مالی، درآمد قابل‌اعتنایی برایمان داشت.»

### شما به طور جدی عکاسی می‌کنید، جدی گرفتن عکاسی از اینجا شروع شد؟

«عکاسی برای من پیش از گنجنامه شروع شد؛ از موضوعاتی بود که با دلیل و بی‌دلیل، حتی قبل از اینکه بیایم دانشگاه، دوست داشتم و همیشه فکر می‌کردم که کار جذابی باید باشد. منتهی نگاه ساده‌اندیشانه‌ای به عکاسی داشتم و آن را موضوعی برای سرگرمی می‌دانستم. یعنی اصلاً خبر نداشتم عکاسی چه

پدیده بزرگ و شگفت‌انگیزی است، چقدر اثر دارد، تا چه اندازه می‌تواند به آدم‌ها حال خوب بدهد و چقدر می‌تواند در زندگی نقش ایفا کند؛ این‌ها همه از من غایب بود. پیش از گنجنامه، در همان ترم‌های اول یا دوم که وارد دانشگاه شدیم، به ما دوربین دادند؛ دوربین «YASHICA-FX3» با یک لنز زوم ۳۵-۷۰ که هنوز هم آن را دارم.

ما آخرین دوره از دانشجویهای معماری بودیم که دوربین گرفتیم؛ قبلاً در خانه یک دوربین کتابی ۱۱۰ داشتیم که یک لنز کوچک داشت؛ و یک‌دفعه بعد از آن رفتن سراغ دوربینی که نگاتیو بزرگ می‌خورد و لنز زوم داشت، برای من یک اتفاق خیلی مهم بود؛ یک انقلاب در ذهن من بود. گنجنامه فرصت خیلی خوبی بود تا آن میل قبلی با این فرصت جدید ترکیب شود و کیفیت تازه‌ای را پدید آورد.»

### حضور در گنجنامه شما را به سمت تجربه‌های تازه‌ای هم برد؟

تجربه ویژه‌ای که گنجنامه به ما می‌داد این بود که شما درگیر مدل‌های مختلفی از کار می‌شدید؛ یاد می‌گرفتید چندین کار مختلف را انجام بدهید. مثلاً یاد می‌گرفتید چطور با صاحبان بناها یا مدیران سازمان‌هایی که متولی آنها بودند صحبت کنید و مجابشان کنید، اجازه‌ی عکاسی بدهند. نوعی "پررویی فرهنگی" یا اگر بخواهیم بهتر بگوییم "سخت رویی فرهنگی" به ما می‌داد. چه داستان‌هایی بر سر این داشتیم!

بعضی خنده‌دار، بعضی هم ناراحت کننده.

یاد می‌گرفتیم چطور با یک بنای تاریخی مواجه شویم و از آن معمارانه عکاسی کنیم. از طرف دیگر، یاد می‌داد که چطور این‌ها را تبدیل کنیم به محصولی که به درد دیگران بخورد؛ چطور با یک تیم کار کنیم. از این جهت برای من خیلی جذاب بود. فکر می‌کنم از آن بخت‌های بلندی بود که من و دوستانم داشتیم که توانستیم در این پروژه کار کنیم.





### از تجربه‌های این سفر رفتن‌ها برایمان بگویید؛ تاثیر سفرهای آن روزها تا الان برجاست؟

«ما کم‌کم در سفر رفتن خبره شدیم و سفر شد روتین زندگی ما. پشت‌سرهم سفرهای فراوان انجام دادم، شاید آن زمان بیشتر از بقیه، چون هم دوست داشتم، هم داشتم تجربه کسب می‌کردم. با اینکه سختی داشت، با اینکه می‌رفتی سفر و می‌آمدی می‌دید کارت انجام نشده و کلی هم هزینه کرده‌ای، باز شیرین بود. میل به دوباره رفتن در ما بود. من یک ترم در سال ۷۵ مرخصی گرفتم و تقریباً تمام آن مدت در سفر بودم. یادم هست اصفهان بودم و می‌خواستم بروم یزد، با پرواز آمدم مهرآباد و دوباره سوار هواپیما شدم، رفتم یزد! ما تبدیل شده بودیم به آدمهایی که شهرها را می‌شناسند. الان دوستان وقتی قصد سفر دارند، در مورد شهر و اینکه آنجا کجاها بروند از من می‌پرسند. یعنی خیر آن سفر رفتن‌ها هنوز دارد به بقیه می‌رسد. این محصول همان دوره است که کم‌کم یک چیزهایی جمع شد و حالا به درد بقیه می‌خورد. برای بعضی از شهرها مثل اصفهان به شکل ویژه؛ چون من خیلی رفتم اصفهان. دفعه پیش که رفتم، بار سی و پنجم بود. شما اگر ۳۵ بار به یک شهر بروی، آن هم در ارتباط با تاریخ و معماری، معلوم است که خیلی خوب می‌شناسی و برای بعضی شهرها هم کمتر. این‌طور نبود که از گنجنامه بیایم بیرون و سفر تمام شود؛ سفر هست، همچنان و ادامه پیدا کرده است. مثل یک نهری بوده که کماکان جاری است.»

### وقتی با یک بنای تاریخی روبه‌رو می‌شوید، فرآیند بررسی و تحلیل شما چگونه پیش می‌رود؟ این مواجهه برای شما از کجا شروع می‌شود؟

«یکی از چیزهایی که من در گنجنامه، به مرور یاد گرفتم، این بود که قبل از دیدن یک بنا، راجع به آن مطالعه کنم. این کار خیلی کمک می‌کرد که وقتی به سراغ بنا می‌روم، آن را با آمادگی بیشتری ببینم؛ چون یکسری سوال‌ها از قبل در ذهنم شکل می‌گرفت، یکسری انتظاراتها پدید می‌آمد که محصول همان مطالعه‌ی پیش از سفر بود. اوایل، در گنجنامه این کار را نمی‌کردیم. ولی کم‌کم متوجه شدیم که باید این کار را انجام بدهیم. حالا دیگر، حتی وقتی با بچه‌ها سفر می‌رویم، آن‌هایی را که علاقه‌مند هستند، مجاب می‌کنم که قبل از سفر بخوانند.»

### سفر یکی از ارکان مهم پروژه گنجنامه بوده؛ سفرهایی که در جریان گنجنامه شکل می‌گرفتند فردی بودند یا گروهی؟

«سفرها بیشتر فردی بود. بیشترشان را گروه عکاسی انجام می‌داد. ندرتاً سفر برای گروه‌نقشه‌برداری لازم می‌شد که آن‌ها باید جمعی می‌رفتند، چون باید برداشت می‌کردند.»

### سفرها چگونه برنامه‌ریزی می‌شدند؟ انتخاب شهرها و بناها چطور صورت می‌گرفت؟

«از آنجا که مسئولیت گروه عکاسی با من بود، فقط راجع به سفرهای گروه عکاسی صحبت می‌کنم. در گروه‌ما آقای معین محمدی، آقای نوید مردوخ‌ی روحانی، آقای کیوان جورابچی و من بودیم. برنامه‌ریزی سفرها را براساس نیازهایی که آقای حاجی قاسمی به ما می‌گفتند، انجام می‌دادم. مثلاً می‌دانستیم برای جلد "مساجد اصفهان" یک موعد مقرر داریم و عکس‌ها باید در این مدت تهیه می‌شدند. بنابراین روی اصفهان متمرکز می‌شدیم و براساس برنامه بالادستی، این بناها را یکی‌یکی تیک می‌زدیم. اما اینکه چه کسی کدام بناها را عکاسی کند، خودش بین ما داستانی داشت.»

### دانشجویان چطور وظیفه‌شان را در طول سفر پیش می‌بردند؟ آیا شیوه‌نامه تعریف شده‌ای وجود داشت؟

«ما عکس‌هایمان را با آقای مهندس حاجی‌قاسمی کرکسیون می‌کردیم؛ و کم‌کم می‌فهمیدیم برای این کتاب چه جور عکسی لازم است. مثلاً عکس‌هایی می‌خواستند که معماری فضا را تا حد ممکن نشان بدهد و از زوایای عاری باشد. برای بعضی بناها چندین بار رفت‌وآمد کردیم تا توانستیم عکسی را که می‌خواهیم، بگیریم. ما به این ترتیب، کم‌کم به یک پروتکل نانوشته می‌رسیدیم و یاد می‌گرفتیم که اگر قرار است به شکل مناسبی معماری یک فضا معرفی شود، چطور باید از آن عکاسی کنیم. البته امکانات ما بسیار ابتدایی بود؛ همان دوربین و لنز ساده‌ای که داشتیم. اگر امکانات الان را داشتیم،

شرایط خیلی متفاوت بود. اما با همه این‌ها، در زمان خودش، به نظر من کار ارزشمندی بود. ما خیلی از آن بهره بردیم و نسبتان با این بناها خیلی پررنگ شد و گره خورد.»





یعنی از بیرون ببینم‌اش، داخلش قدم بزنم، فضاهای مختلفش را کشف کنم. مثلاً مسجد جامع اردستان را مثال بزنم که یکی از بناهای بی‌نظیر است. اگر قرار باشد سه بنای ویژه را از مجموعه کل بناهای تاریخی ایران که در زندگی‌ام دیدم انتخاب کنم، این بنا قطعاً یکی از آن‌هاست. برای دیدن مسجد جامع اردستان، بعد از اینکه راجع به اردستان خواندی، باید بروی اطراف بنا را بگردی و محله‌ی اطرافش را ببینی، آن حجم زیبای ترکیب گنبد با آن دیوارهای پشتبندی که دارد را ببینی، یعنی اطلاعات بیرونی را تکمیل کنی و بعد ورودی‌ها را کشف کنی، قدم بزنی و داخل که رفتی سعی کنی ساختار کلی مسجد را که روی نقشه‌ها هم مشخص است درک کنی؛ فضای باز، فضای نیمه باز، فضای بسته، طبقه پایین، طبقه بالا، عناصر خاص مثل گنبدخانه، ایوان، مناره، دالان و نظایر این‌ها. یعنی من از یک گشت و گذار تقریباً برنامه‌ریزی شده صحبت می‌کنم.»

#### در فرایند مواجهه تان با بنا، عکاسی چطور وارد ماجرا می‌شود؟

«مرحله اول این هست که بنا را بشناسی و درک کنی و بعد راجع به این که از آن عکس بگیری، برنامه‌ریزی. فکر کنی که خب، من اگر بخواهم عکس بگیرم چه کار باید بکنم؟ که خیلی وقت‌ها زمانی که تو رفتی بنا را دیدی، وقت خوبی برای عکس گرفتن از آن نیست، مثلاً نور مناسبی نیست. یا دنبال نور ویژه‌ای هستی و ممکن است خیلی طول بکشد تا مثلاً یک روزی از سال برسد که دقیقاً آن نور را داشته باشد. در سال ۱۳۷۳ یعنی سال دوم کارم در گنجنامه، چندین بار رفتم و بنای مسجد شاه اصفهان را دیدم؛ با خودم حس می‌کردم عکاسی کردن از دو حیاطی که دو طرف این مسجد هست، ویژگی‌های مهمی دارد. این که دوتا راه دارد به حیاط‌های کناری و در زمان خاصی نور مناسبی ممکن است بتابد؛ که سایه‌های ویژه‌ای روی زمین ایجاد کند. آن زمان ما درس «تنظیم شرایط محیطی» می‌خواندیم و به شدت درگیر هندسه‌ی خورشید بودیم؛ دنبال این بودم که حساب کنم کی ممکن است من سایه بهتری در این فضا داشته باشم. بعد به این نتیجه رسیدم دی ماه که خورشید خیلی با زاویه می‌تابد، فرصت خوبی است برای عکاسی و دی ماه به آنجا رفتم. خروجی آن سفر، این عکس صفحه ۲۱ گنجنامه است. مهندس حاجی قاسمی خیلی این عکس را دوست داشت و می‌گفت: «من کلی عکس از این بنا دیدم ولی این عکس، زمین را معنی‌دار کرده است.» به این ترتیب ممکن بود من بروم بنایی را ببینم ولی عکس گرفتن از این بنا موکول شود به روزی که سایه‌ی مناسبی باشد.»

گاهی دو سه جلسه می‌نشینیم و با هم درباره‌ی این که کجاها می‌خواهیم برویم صحبت می‌کنیم. به نظر من، این دانایی پیش از مواجهه خیلی مهم است؛ می‌تواند سطح مواجهه شما را با بنای تاریخی از سطح یک گردشگر به سطح یک پژوهشگر یا معمار ارتقا بدهد. آن موقع در گنجنامه، مسئله اصلی ما، در ابتدا این بود که بتوانیم عکس‌های خوبی بگیریم. دنبال این بودیم که چطور می‌شود از یک بنا عکس‌معماری خوبی گرفت. ولی خواسته یا ناخواسته، خود این انواع معماری و انواع بناهایی که می‌دیدیم، یقه ما را می‌گرفت و دیگر ول نمی‌کرد. به خودمان می‌آمدیم، می‌دیدم که ما رفتیم تا از بنایی عکس بگیریم ولی مدتی است که خیلی گیج و مبهوت آن فضاییم؛ داریم می‌گردیم و آنجا را می‌بینیم. به مرور، این‌ها با هم دیگر برای من نوعی تبدیل شد به یک مدلی از ارتباط گرفتن با بنای تاریخی. به طوری که در روزگار فعلی، مواجهه من با یک بنای تاریخی‌ای که تا الآن ندیدم، کماکان با مطالعه قبل از مواجهه شروع می‌شود؛ قبل از اینکه بنا را ببینم، راجع به آن می‌خوانم و همچنین از کسانی که قبلاً آن را دیده‌اند، می‌پرسم. برای رفتن به سراغ بنا حالا دیگر مسئله‌ام عکاسی نیست. عکس هم می‌گیرم. ولی حالا مسئله خود معماری است. در مواجهه با بنا سعی می‌کنم که قبل از هر کاری، بنا را درک کنم.





اما دالان و تناسباتش در این بنا مهم بود. عکس‌های ما بیشتر گزارشی از معماری بنا بودند، اگرچه من برای عکاسی بنا که می‌رفتم، برای خودم عکس‌های شخصی هم می‌گرفتم ولی آن‌ها را در گنجنامه نمی‌آوردیم، چون ما در گنجنامه دنبال عکس هنری نبودیم، دنبال معرفی بنا بودیم.»

**شما در جلد «خانه‌ها» هم همکاری داشتید، آیا تجربه‌ی عکاسی از خانه‌ها، در تصمیم شما برای پروژه مرمت خانه‌های باقری‌ها تاثیر داشت؟**

«من از خانه‌های کاشان، اصفهان، زواره و یزد عکاسی کردم. خانه‌ی شریفی در کاشان، اولین خانه‌ای بود که عکاسی کردم و برای من خیلی جذاب بود. در واقع، نسبت من با عکاسی از معماری خانه‌ها، منجر به این شد که من تز دکتری‌ام را در رابطه با خانه‌های تاریخی ایران بنویسم و در این حوزه کار کنم. به هر حال، این میل و علاقه من به معماری تاریخی باعث شد که اشتیاق داشته باشم کار مرمت پروژه باقری را انجام بدهم.»

**آیا بنایی بوده که در مطالعات قبل سفر، انتظار دیگری از آن برای شما ایجاد شده باشد اما در مواجهه حضوری، همه چیز برایتان تغییر کرده باشد؟**

«چندین بار این اتفاق افتاد. برجسته‌ترین نمونه اش، یک بنای آرامگاهی است به اسم مقبره پیربکران در اطراف اصفهان. زمانی که می‌خواستم از این مقبره عکاسی کنم چون حدود پنجاه کیلومتر از شهر فاصله داشت، شب قبل رفتم با یک آژانس صحبت کردم که صبح زود، یک ماشین من را ببرد و پانزده تا بیست دقیقه صبر کند، من عکاسی کنم، بعد من را برگرداند. صبح زود سوار ماشین شدم؛ هشت صبح پیربکران بودم. هوا هم سرد بود. به راننده گفتم: «من بیست دقیقه‌ی دیگر برمیگردم.» رفتم داخل و یک نگاه کردم و برگشتم. به راننده گفتم: «شما بروید، من کارم طول می‌کشد.» و تمام آن روز آنجا ماندم؛ این بنا این طور یقه آدم را می‌گرفت و تحت تاثیر قرار می‌داد. به دنبال کشف این بودم که اینجا چه خبر است، چرا این بنا و این معماری و این نور و این تزئینات انقدر ویژه است. شنیدن کی بود مانند دیدن.»



۱۱ - جبهه‌های شمالی و غربی حیاط

**برای عکاسی از مساجد و امام‌زاده‌ها در زمان‌های خاصی در آن‌ها حضور پیدا می‌کردید؟ (مثلاً مراسم‌های آیینی یا ساعات خاصی از روز، مثل نزدیک اذان که حضور مردم در بنا پررنگ تر است؟)**

«عکاسی کردن از بناهای مذهبی، یکسری سختی‌های متفاوت نسبت به انواع دیگر بناها داشت، اینکه موضوعاتی که بنا را مخدوش می‌کند در آن‌ها زیاد است. ما چون موضوع‌مان معماری بود، ترجیح‌مان این بود که در ماه‌هایی مثل محرم و صفر سراغ این، بناها نرویم. اما اگر قصد عکاسی اجتماعی یا عکاسی از ارتباط مردم با معماری داشتیم، اتفاقاً آن زمان‌ها زمان‌های مناسبی بودند ولی ما باید تلاش می‌کردیم و وقتی برویم که تا حد ممکن بتوانیم معماری بنا را معرفی کنیم.»

**گفتید گنجنامه یک منبع توصیفی از تاریخ معماری ایران است نه تحلیلی، در فرآیند عکاسی‌مستند، بین ثبت دقیق اطلاعات معماری و ثبت حس‌فضا تعادلی وجود داشت؟**

«این مقایسه‌ی دو نوع عکاسی است. یک نوع که اسمش را می‌شود گذاشت "عکاسی شناسنامه‌ای"، که شما دارید معماری بنا را معرفی می‌کنید. ولی نوع دیگر، عکاسی‌ای است بر اساس حس شخصی. ایده عکاسی گنجنامه بیشتر از نوع اول بود. تلاش این بود با که با عکس‌ها، بنا و قسمت‌های اصلی‌اش و تزئیناتش - اگر خیلی ویژه بودند - معرفی شود. مثلاً در مسجد مدرسه رحیم خان، ما مجالی برای به تصویر کشیدن جزئیات کاشی‌کاری‌های نفیس و ارزشمند نداشتیم،



اگر بخواهید بار دیگر به یک شهر یا روستا از ایران سفر کنید، کجا را انتخاب می‌کنید؟ می‌توانید ما را با خود هم‌قدم کنید در تجسم فضاهایی که به آن‌ها باز می‌گردید؟

«سوال سختی است چون در این سرزمین، جاهای جذاب و دیدنی زیادی هست که نمی‌شود یکی را به نفع دیگری کنار گذاشت. اما برای من، همیشه یک شهر خیلی‌ویژه بوده و آن شیراز است. به دلایل مختلفی شیراز را خیلی دوست داشتم و دوست دارم. یک علتش مربوط به ادبیات است، حافظ و سعدی و آرامگاه‌های آن‌ها که مثل دو قطعه از بهشت هستند. این دو بزرگ و اثری که در زندگی همه‌ی ما داشتند؛ ویژه است. دلیل دیگر مردم هستند. شیرازی‌ها همیشه یک نوع خونگرمی و یک نوع محبت خاص داشته‌اند. دلیل بعدی هم خاطره‌ی یک سفر در کودکی ام به شیراز است که به واسطه‌ی آن، این شهر در ذهن من شکل گرفت و ویژه شد. دلایل دیگری هم دارد؛ جذابیت‌های تاریخی و طبیعی شهر، شیراز را ویژه می‌کند. قطعاً اگر انتخاب برای یکبار سفر رفتن باشد، دوست دارم شیراز را بروم و بازهم ببینم.»



نقش مردم در تجربه شما چه بود؟ آیا پیش آمده که ساکنین یک محل یا نگهبان یک بنا با شما همراه شوند و اطلاعات یا روایت‌هایی بدهند که هیچ‌جا ثبت نشده بود؟

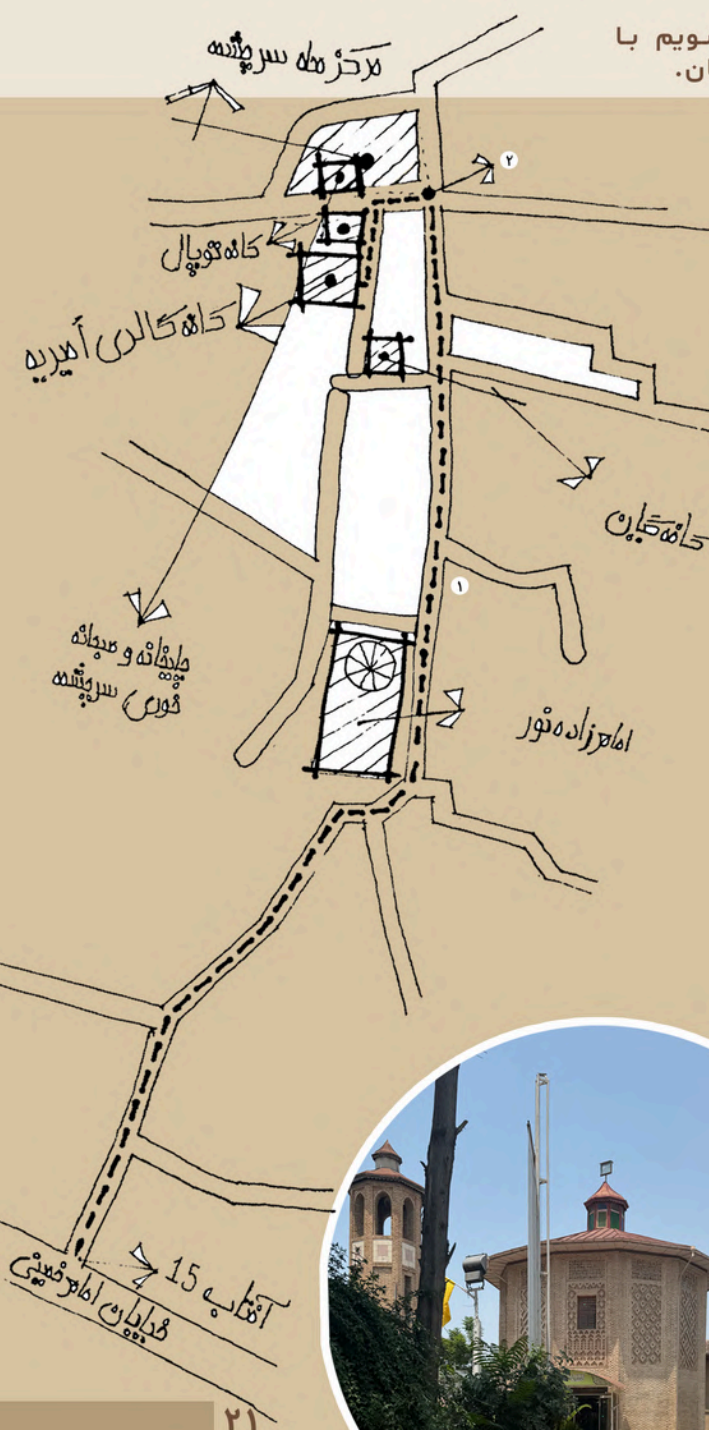
«در این‌که این دست روایت‌ها وجود داشته، شکی نیست. زیاد هم بوده، اما در گنجنامه ثبت نمی‌شدند. شما اگر در گنجنامه نگاه کنید، متن هر بنا را که می‌بینید؛ برایش یک منبع هست. اما یکی از راهکارهای ارتباط گرفتن با بنا، ارتباط گرفتن با مردم است؛ باید با مردم دوست شوی تا بتوانی بناهایشان را ببینی و یک حس نزدیکی بین تو و آن‌ها باید شکل بگیرد تا با تو همراه شوند. ممکن است اطلاعاتی به تو بدهند که از نظر کسی که تخصصش معماری است، اطلاعات درستی نباشد، اما از قضا لازم است. ما رفته بودیم یزد، در خانقاه بُندراباد، که یک نمونه منحصر به فرد از خانقاه‌هایی‌ست که تا این حد سالم مانده‌اند. آقای جوانی که مسئول آنجا بود، شروع کرد به صحبت و من تا آخر ایستادم و گوش دادم. می‌گفت کسی که آرزویی داشته باشد اگر از بیرون، یک پر پرنده که روی زمین افتاده است بیاورد و با دهانش خیس کند و به طاق زیر منبر بچسباند، آرزویش برآورده می‌شود. و نشان داد که آنجا کلی پر چسبیده. بچه‌ها به من می‌گفتند شما که می‌دانید این داستان‌ها حقیقت ندارد، چرا گوش می‌کنید؟ به آن‌ها گفتم که اتفاقاً این‌ها بخشی از آن چیزی‌ست که حول و حوش معماری شکل گرفته است و دست کم باید بشنوید. شما نمی‌توانید در مواجهه با معماری، فقط حواس‌تان به سنگ و خشت و آجر و کاشی و رنگ و فرم و فضا باشد. آدم‌ها مهم‌اند، خیلی مهم‌اند. زندگی‌ای که حول و حوش این بناها شکل گرفته است، مهم است. حتی خرافاتی که حول این بناها وجود دارد، این‌ها را باید شنید. در واقع اگر بخواهید این‌ها را -دست کم در نسبت خودتان با معماری- حذف کنید، تبدیل می‌شوید به آدم‌هایی که فقط به جسم معماری توجه دارند. ولی شما به جهان آدم‌های اطراف معماری هم توجه داشته باشید. یک مورخ معروف هست به اسم توینبی. می‌گوید: «تاریخ، ترکیبی‌ست از واقعیت‌ها، افسانه‌ها، و هنر مورخ در ترکیب این‌ها با هم.»»



## پرسه شهری به مثابه سفر

آریانا جهانبخش ابدی

در پرسه ی شهری،  
فضاهای معماری نه فقط بستر عبور، که مکانی برای سکون موقت،  
حضور و تجربه اند.  
در صفحات پیش رو، هم قدم می شویم با  
روایتی از یک سفر شهری در دل گرگان.



امام زاده نور



قرار بود قدم زنی دوستانه در هوای بهاری گرگان باشد. در ابتدا درگیر پیدا کردن مسیر کافه ای شدیم که از قبل نشان کرده بودیم.

بعد از مقداری پرس و جو از اهالی محل، حرکت مان را آغاز کردیم. ذوق دیدن جایی را داشتیم که مدتی بود دوست داشتیم از نزدیک ببینیم و ساعاتی را در آن بگذرانیم. پیاده روی مان از سرای باقری ها شروع شد. از کنار سرای خان گذشتیم و عمارت تقوی و مدرسه فجری تقوی پیش روی مان ظاهر شدند. اما چیزی که بیشتر توجه مان را جلب کرد، امام زاده نور بود؛ بنایی با فضای باز و دلنشین که چند دقیقه ای روبه رویش نشستیم و استراحت کردیم.

سپس به مسیرمان ادامه دادیم. از دور، میدانی را دیدیم با مرکزیتی خاص؛ مرکز محله ی سرچشمه. درست همان لحظه که به میدان رسیدیم، نم نم باران آغاز شد و جلوه ای شاعرانه به فضا بخشید.

هم گرایی چندین کوچه در قلب محله و حضور کافه های سنتی نزدیک به هم، انتخاب را به چالشی شیرین برای هر رهگذری بدل می سازد. گیان، کافه ای جمع و جور و دنج نرسیده به میدان؛ چایخانه و صبحانه خوری سرچشمه در وسط میدان و کافه توپال در جداره ی جنوبی میدان که هرکدام وسوسه برانگیز بودند.

اما در نهایت، رسیدیم به همان مکانی که به خاطرش آمده بودیم. کافه گالری امیریه، جایی با حال و هوایی متفاوت که باعث شد همه ی این لحظه های شیرین برایم رقم بخورد. تجربه ی نوشیدن قهوه در فضایی با سبک معماری جنوب کشور، آن هم در یکی از شمالی ترین شهرهای ایران، زیر بارانی لطیف...



سفرنامه

## رقص نور روی خشت در شهر بادگیرها

| مبینا ایمانی

### روز اول: بیداری در آغوش کویر

با تکان‌های ملایم قطار، چشمانم را باز کردم و دنیایی از شن‌های طلایی از پنجره‌ی قطار نمایان شد. از قطار پیاده شدیم؛ گرمای خورشید یزد، به استقبال ما آمده بود. نسیم خشک کویر، صورتم را لمس می‌کرد و بوی خاک، روحم را نوازش می‌داد. بعد از استقرار کوتاهی در خوابگاه، راهی آتشکده زرتشتیان شدیم؛ جایی که آتشی ۷۰۰ ساله، بی‌وقفه در آن روشن است و قصه‌های کهن را زمزمه می‌کند. سکوت تالار، با نور آرام آتش، فضایی اسرارآمیز آفریده بود. معماری بنا، با تقارن و نمادگرایی‌اش، حکایت از تفکری عمیق داشت؛ گویی هر آجر، پیامی از باورهای نیاکانمان را در خود جای داده بود.

کمی از ظهر گذشته بود که به دنیای آینه‌ها رفتیم؛ دنیای شکست نور و هزاران تصویر بی‌نهایت. تالار مرکزی با چلچراغی عظیم، از هزاران قطعه آینه تزئین شده بود و با هر نسیم، صدای زنگوله‌های کریستالی در فضا می‌پیچید. در آن اتاق، انعکاس چهره‌ام در آینه‌های قدیمی، مرا به گذشته پرتاب کرد؛ تصور کردم شاید زنی از دوران قاجار روزی در این نقطه ایستاده و خودش را در همین آینه نگاه کرده است. راهنمای موزه نکته جالبی گفت: «در گذشته، آینه‌ها شخصی بودند و کسی نباید در آینه فرد دیگری خودش را نگاه می‌کرد.»

عصر آن روز، بهشت را در دل کویر یافتیم. از همان لحظه‌ی ورود به اتاقک بادگیر، نسیم خنک بادگیر بلندش، خستگی را از تنمان ربود. باغ ابرانی، با نظم هندسی و حوض‌هایی با آب زلال، پی نهایت شگفت‌انگیز بود. زیر سایه درختان ایستادم و به بادگیر ۳۳ متری خیره شدم؛ که بلندترین بادگیر جهان است؛ آن را تاج معماری یزد پنداشتم. شاهکاری از خردمعماران قدیم.



یزد-زندان اسکندر  
مبینا ایمانی

سفرنامه  
روایت لحظه‌های  
مواجهه است  
در جایی  
غیر آشنا  
مبینا ایمانی،  
از سفری می‌گوید  
که در آن،  
معمارانه  
دیده و حس کرده.



من بعد از تجربه‌ی فضا و کشیدن کروکی در آن، به درستی این نکته پی بردم.

بعد از ظهر به مسجد جامع یزد رفتیم که با شکوهی خیره‌کننده، پذیرای ما شد. بلندای مناره‌ها، طاق‌های مقرنس و کتیبه‌های آبی، گویی آسمان را به زمین آورده بودند. در میان حیاط مسجد، سکوت معنوی فضا، مرا به تأمل واداشت؛ گنبد فیروزه‌ای، مانند نگینی در دل کویر می‌درخشید. آن لحظه داشتم فکر می‌کردم که معماری را از دریچه‌ی عکس و متن نمی‌توان قضاوت کرد. من بارها در درس معماری اسلامی عکس‌های مسجد جامع را دیده بودم ولی وقتی در فضا قرار گرفتم شکوهی غیرقابل توصیف برایم داشت. ساعت‌های زیادی را در آنجا گذرانیدیم.

#### روز سوم: زمزمه‌های خشت‌های قدیمی

صبح را با بازدید از دانشکده معماری یزد آغاز کردیم؛ جایی که دانشجویان در دل خانه‌ای قدیمی درس می‌خوانند. دیوارهای خشتی، پنجره‌های ارسی و حیاطی پر از درخت، فضایی رؤیایی آفریده بود. در هر کلاس، ردپایی از زندگی گذشته دیده می‌شد؛ گویی کتاب‌های روی میزها، جایگزین قابلمه‌های مادر بزرگ شده بودند.

بعد از آن به مجموعه‌ی مرتاض رسیدیم. در حیاط‌خانه، زمان ایستاد فقط به این فکر می‌کردم که سال‌ها قبل در اینجا زندگی، جریان داشته است. در تصورم، کودکی دور حوض می‌دود، صدای قهقهه‌های بچه‌ها که در کوچه بازی می‌کنند از پشت دیوارهای گلی به گوش می‌رسد. در کنج حیاط، دیگ‌بزرگ آشنندری را می‌بینم و زنان محله، که دورهم جمع شده‌اند تا خاطراتشان را پخت کنند. افرادی که با ابهت روی ایوان‌ها نشسته‌اند و به حیاط نگاه می‌کنند. هر خشت، روایتی از زندگی داشت؛ شاید زندگی‌ای ساده، پر از همدلی و عشق.

معمارانی که با باد و آب دل‌کویر را تسخیر کرده بودند. مدت زیادی در آنجا قدم زدم، نشستم و به بی‌نظیر بودن این باغ ایرانی و بادگیرش فکر کردم و عکس‌های زیادی از باغ دولت آباد ثبت کردم.



یزد-باغ دولت آباد

#### روز دوم: در قلب تاریخ

صبحگاه، میدان امیرچخماق با آن جلوه‌ باشکوهش، ما را در آغوش کشید. سکوه‌های پلکانی، مناره‌های بلند و نقوش آجری، روایتی از هنر و مذهب بودند. در سایه‌سار دیواره‌های تکیه، نشستم و به بازی نور و سایه بر نقوش آجری خیره شدم. چشمانم را بستم و صدای اذان و زمزمه مردمان قدیم را شنیدم. چشمانم را باز کردم و دفتر کوچک طراحی‌ام را از کیفم بیرون آوردم، شروع کردم به کشیدن کروکی: جلوخان عظیم با طاق‌های جناغی. آن طرف‌تر سکوهایی بودند که با طاق پوشانده شده بودند. هنگامی که از فرط آفتاب سوزان، بر روی این سکوها نشستم متوجه خنکای زیادی در سایه‌های ایجاد شده توسط طاق شدم. استاد اسکیس‌مان همیشه می‌گفت: «از بناها، در سخت‌ترین شرایط کروکی بکشید. در هوای خیلی گرم یزد و هوای خیلی سرد تبریز کروکی بکشید؛ تا دلیل استفاده از عناصر و شیوه‌های معماری در گذشته را درک کنید».



### گم شدن در بافت یزد:

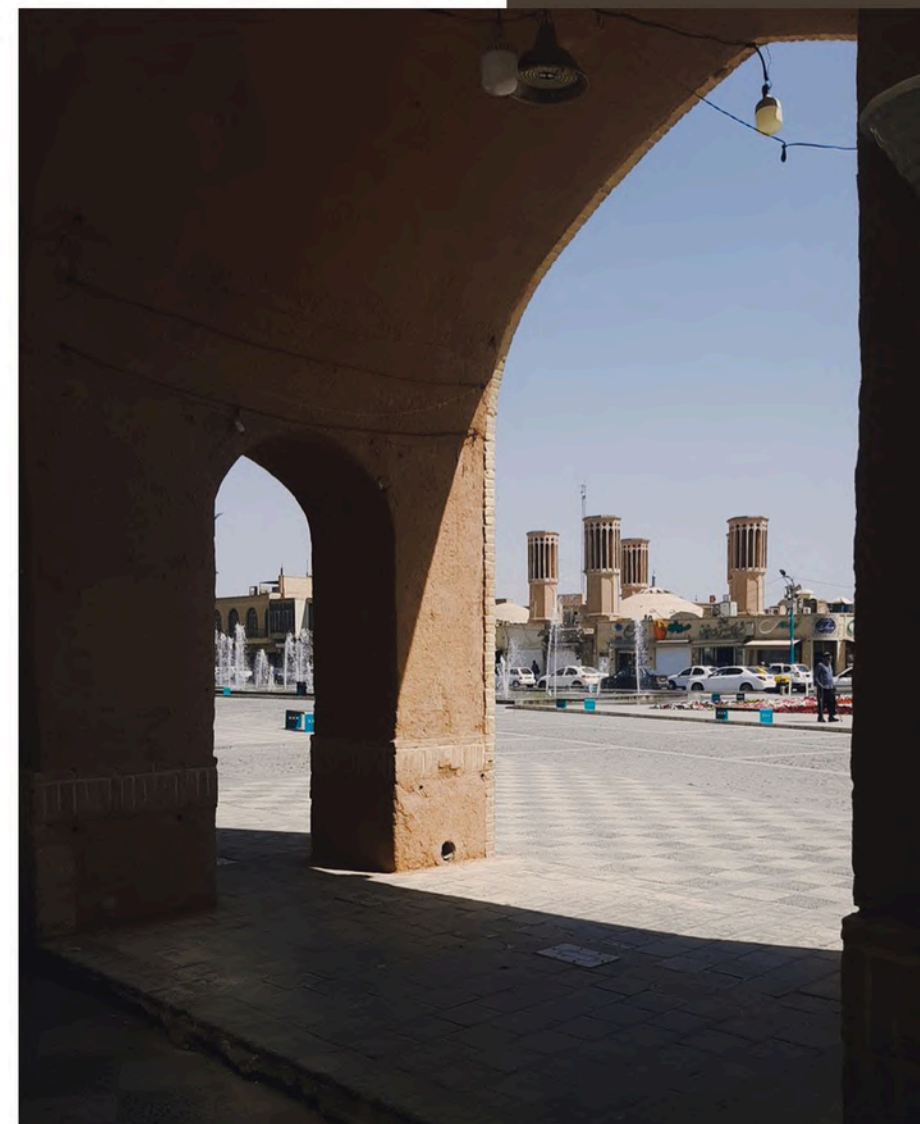
زیباترین بخش سفر، گشت و گذار در بافت تاریخی یزد بود. کوچه های تنگ و پیچ در پیچ، مانند رگ های یک موجود زنده، در شهر جریان داشتند. طاق های جناغی که سایه بان مان بودند و بادگیرها، مانند نگهبانانی کهن، بر سر هر خانه ایستاده بودند. قدم زدن در بافت برایم پر از ماجراجویی و تجربه حس های جدید بود. هنگام گذر کردن از کوچه ها، دیوارهای خشتی و کاهگلی شان را لمس می کردم و به دوام این مصالح طی سالیان سال فکر می کردم. هر لحظه، معماری هوشمندانه شهر برایم آشکار تر می شد؛ از طراحی خانه ها با جهت گیری درست تا سازوکار قنات های زیرزمینی.

### خدا حافظی با شهر خورشید:

وقتی چمدانم را بستم و آخرین گام هایم را در این شهر می نهادم، دیگر یزد فقط برایم یک شهر نبود؛ کتابی زنده بود. کتابی از خشت و نور، از مقاومت در کویر با عشق به زندگی. این سفر، نه تنها مرا با معماری، بلکه با روح یک تمدن آشنا کرد.

یزد، شهری که در هر گوشه اش، زندگی جریان دارد؛ زندگی هایی که شاید شکلش تغییر کرده، اما هنوز در دل دیوارهای خشتی نفس می کشد.

اکنون که از سفرم می نویسم، همچنان بوی خاک گرم یزد در مشامم و زمزمه ی باد در بادگیرهایش در گوشم هست. شاید روزی بازگردم، شاید هم نه. اما یقین دارم که یزد، این گوهر در دل کویر، همیشه در خاطر من زنده خواهد ماند.



یزد-زورخانه پنج بادگیر



جستار

## سایه ژاپن در معماری رایت

مارگو استایپ

نازگل یحیائی، امیرحسین صالحی

فرانک لوید رایت (۱۸۶۷-۱۹۵۹) معمار برجسته‌ای در صحنه بین‌المللی قرن بیستم، مردی با علایق گوناگون و گسترده بود. او سفرهای زیادی کرد، سخنرانی‌های فراوانی ارائه داد، به‌طور گسترده مطالعه می‌کرد و آثار بسیاری نوشت. او ناظری دقیق و نکته‌سنج بود که زیبایی را هم در امور خارق‌العاده و هم در امور ساده و روزمره زندگی می‌یافت. درحالی که در میان‌انبوهی از نوآوری‌های علمی و فناوری محاصره شده بود و با اشتیاق از آن‌ها بهره می‌گرفت، تنها به سه‌تأثیر اساسی در شکل‌گیری افکار خود اعتراف می‌کرد:

هدایای مهدکودک فروبل که در کودکی با آنها بازی می‌کرد؛ لویی هنری سالیوان، استاد اولیه‌اش؛ و چاپ‌های چوبی ژاپنی. چاپ‌چوبی و فرهنگی که آن را پدید آورده بود، اهمیت ویژه‌ای در شکل‌گیری زیبایی‌شناسی او داشتند.

رایت در اواخر قرن نوزدهم با چاپ‌های چوبی آشنا شد و تا اوایل قرن بیستم، به یکی از چهره‌های اصلی در میان گروه کوچکی از مجموعه‌داران آمریکایی تبدیل شده بود. در دهه‌های پس از آن، هزاران نسخه از این چاپ‌ها از طریق ارتباطات رایت وارد مجموعه‌های آمریکایی شد و در زمان مرگ او در سال ۱۹۵۹، هنوز ۶۰۰۰ نسخه چاپ‌چوبی در مجموعه شخصی‌اش وجود داشت.

چاپ‌های ژاپنی در مرکز علاقه رایت به ژاپن قرار داشتند، اما علاقه و شناخت او از هنر و فرهنگ ژاپنی بسیار گسترده و پایدار بود. او در این سرزمین که یکبار آن را «رمانتیک‌ترین، هنری‌ترین و الهام‌گرفته‌ترین کشور از طبیعت در زمین» توصیف کرده بود چیزهای زیادی برای تحسین یافت. رایت در سطوح مختلفی با ژاپن ارتباط برقرار کرد، از واقعیت‌فیزیکی گرفته تا نوعی ارتباط معنوی.



چگونه  
مواجهه با  
فرهنگی دیگر  
می‌تواند  
خطوط طراحی یک  
معمار را دگرگون  
کند؟  
این جستار به  
بررسی تأثیر ژاپن  
بر معماری رایت  
می‌پردازد.



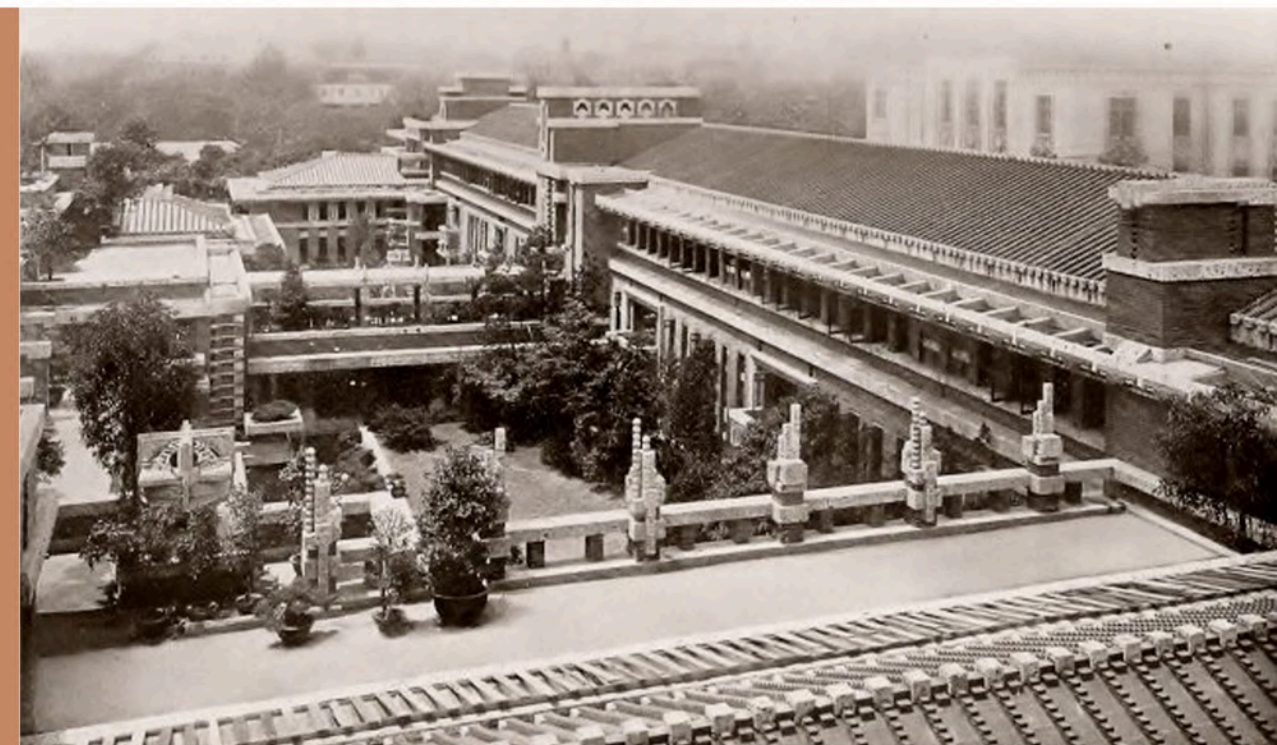


در نخستین سفر خارجی‌اش در سال ۱۹۰۵، رایت به ژاپن رفت و در آنجا کشوری را یافت که در میانه‌ی نوسازی‌مهارنشدنی قرارداشت. او تا حد زیادی این ژاپن «مدرن» را نادیده گرفت و تمرکز خود را بر مکان‌هایی گذاشت که هنوز جذابیت‌های ژاپن قدیمی، که از طریق چاپ‌های چوبی دلبسته‌اش شده بود، در آنها قابل مشاهده بود. اما چاپ‌ها، فراتر از میراث رمانتیکی که ثبت کرده بودند، به دلیل زیبایی ذاتیشان توجه رایت را جلب کرده بودند: طراحی‌های تخت با خطوط تمیز، فرم‌های انتزاعی و الگوهای ظریف. با کشف چاپ‌چوبی، رایت زود به ساختار هندسی بنیادین هنر ژاپنی به‌طور کلی پی‌برد. او در رساله‌ای درباره زیبایی‌شناسی ژاپن با عنوان «چاپ ژاپنی: یک تفسیر» که در سال ۱۹۱۲ منتشر کرد، نوشت: «مهمترین نکته‌ای که در این مطالعه باید درک شود، این است که با وجود تمام لطافت غیررسمی‌اش، هنر ژاپن کاملاً هنری ساختاری است... هرچه که باشد یا نباشد، همواره ساختاری است.»

او در ادامه تأکید می‌کند که «ساختار در آغاز هر نوع درکی از طراحی قرار دارد» و اینکه ساختار به معنای «فرمی ارگانیک است، سازماندهی‌ای بسیار دقیق از اجزا یا عناصر در قالب یک کلیت بزرگتر یک کل زنده» است. ویژگی‌ای که در همه هنرهای ژاپنی نهفته است و همچنین پایه و اساس معماری خود رایت به‌شمار می‌آید. او معماری خود را «ارگانیک» تعریف می‌کرد ساختمان‌هایی که مانند یک درخت رشد می‌کنند و با محیط پیرامون خود در هماهنگی هستند؛ تمام اجزا در خدمت کلیت بنا هستند و هر جزء برای شکل و عملکرد آن ضروری است. دلبستگی او به هنرهای ژاپنی تا حد زیادی ناشی از همان چیزی بود که آن را ماهیت ارگانیک آن‌ها می‌دانست. از طریق تعادل، توازن و بازی موزون اجزا، همه هنرها و صنایع دستی ژاپنی و همچنین همه آثار رایت مطالعه‌ای در هماهنگی فرم، خط و رنگ هستند.

رایت به صراحت از تحسین خود نسبت به ژاپن و الهام‌گیری از آن سخن می‌گفت و همواره از فرصت‌ها برای سخنرانی درباره این موضوع بهره‌میرد. یکی از نخستین مواجهه‌های او نمایشگاه جهانی کلمبیا بود که در سال ۱۸۹۳ در شیکاگو برگزار شد، جایی که ژاپن و هنرهای آن حضور پررنگی داشتند. ساختمان اصلی ژاپنی، یعنی هوؤدن، با مهارتی عالی ساخته شده و از تناسباتی ظریف برخوردار بود و با سلیقه‌ای خاص تزئین شده بود. این بنا نماینده بیش از هزار سال طراحی ژاپنی بود و نشان میداد که ساختمان‌هایی که از نظر سازه‌ای صادقانه ساخته شده‌اند، می‌توانند در عین کارآمدی، زیبا نیز باشند؛ اصل زیبایی‌شناسی‌ای که رایت در تمام دوران حرفه‌ای خود از آن دفاع میکرد.

او نخستین سفر خود به ژاپن را در سال ۱۹۰۵ انجام داد، بار دیگر در سال ۱۹۱۳ به آنجا سفر کرد، و بین سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲، نزدیک به سه سال کامل را در آنجا در مقام معمار هتل جدید امپریال در توکیو (که در سال ۱۹۶۸ تخریب شد) گذراند. در این مدت، او مجموعه‌ای خارق‌العاده از پرده‌ها، منسوجات، سفالینه‌ها، لاک‌کاری‌ها و مجسمه‌ها گردآوری کرد که با دقتی سنجیده، آن‌ها را در فضاهای معماری خود جای داد.





«کاسه لاکه با درپوش، حاوی نودل و سایر مواد»-اثر: هوکوبا

رایت همچنین تحت تأثیر اهمیت زیبایی در زندگی روزمره مردم ژاپن قرار گرفت. آنها دلیلی نمی‌دیدند که اشیای روزمره، علاوه بر کاربردی بودن، زیبا نباشند. در دل این حضور فراگیر زیبایی، رایت کیفیتی روحانی یافت که با آرمان‌های شخصی اش الهام‌گرفته از متعالی‌گرایان و باورهای یکتاپرستانه خانواده‌هاش\_همه‌هنگ بود. ساختمان‌های آنها برای قطع ارتباط با جهان طبیعی ساخته نمی‌شدند، بلکه خود عنصری از چشم‌انداز بودند؛ عناصری که پناهی در برابر ناملازمات طبیعت فراهم می‌کردند، اما همچنان امکان ارتباط نزدیک با فصل‌ها را برای ساکنان فراهم می‌ساختند. ستایش و احترامی که ژاپنی‌ها برای طبیعت و مواد طبیعی قائل بودند، و توانایی هنرمند ژاپنی در درک و آشکارسازی جوهره طبیعت، رایت را شیفته خود کرد؛ هم به خاطر نتیجه‌ای که زیبا بود، و هم به خاطر ارتباطی که با کارهای خودش داشت.

این موضوع شاید به‌روشنی در خانه‌های شخصی رایت، «تلیپسین» و «تلیپسین غربی»، نمود پیدا می‌کند. در این فضاها، دیدگاه او فراتر از زیبایی‌ظاهری یا زیبایی‌شناسی به عنوان هدفی در خود بود؛ او می‌کوشید روح خفته مصالحی را که با آنها می‌ساخت، و آثار هنری‌ای را که با دقت در فضا قرار می‌داد، بیدار کند و به خود فضا جان ببخشد. این فضاها داخلی شگفت‌انگیز، بهترین ویژگی‌های جهان طبیعی و انسانی را در هم می‌آمیزند و میان آنها پیوندی برقرار می‌کنند. در حالی که بسیاری از فضاها طراحی‌شده توسط رایت الهام‌گرفته توصیف شده‌اند، این دو خانه، گویاترین بیان فضایی او به شمار می‌آیند؛ چراکه طی دهه‌ها توسعه یافتند و چون خانه‌های شخصی‌اش بودند، فرصت بازاندیشی و بازسازی مداوم را همزمان با تحول دیدگاهش در اختیار داشت.

همزمان با اینکه رایت قاطعانه از مسیر رایج معماری آمریکا فاصله گرفت تا افق‌های تازه‌ای را چه به معنای واقعی و چه استعاری بگشاید، ژاپن به منبعی الهام‌بخش و احیاکننده برای او بدل شد. رایت بر این باور بود که رازسادگی بلیغ هنر ژاپن در حذف عناصر بی‌اهمیت نهفته است. او نوشت: «اصل نخست و برتر زیبایی‌شناسی ژاپنی در ساده‌سازی سختگیرانه از طریق حذف عناصر بی‌اهمیت و در نتیجه تأکید بر واقعیت نهفته است... همواره با آن یک خط، آن یک چیدمان مواجه می‌شویم که دقیقاً خدمت میکند... آن هماهنگی درونی که در شکل بیرونی نفوذ می‌کند و ویژگی تعیین‌کننده آن است...»

رایت بارها و بارها به این اصل حذف عناصر بی‌اهمیت به عنوان پایه‌ی فلسفه معماری خود بازمی‌گشت:

«اگر چاپ‌های ژاپنی از آموزش من حذف می‌شدند، نمی‌دانم کل مسیر کارم چه جهتی میگرفت. انجیل حذف که توسط چاپ‌ها موعظه می‌شد، در معماری برایم معنا یافت.»

با این حال، او هشدار می‌داد که نباید در این مسیر، عناصر مهم و معنادار نیز حذف شوند: پنج خط در جایی که سه خط کافی است، حماقت است. نه پوند در جایی که سه پوند کفایت میکند، حماقت است. اما حذف واژگان بیانی که معنا را تقویت یا زنده می‌کنند، در سخن یا نوشتار، سادگی نیست؛ و حذف‌های مشابه در معماری نیز سادگی محسوب نمی‌شود. در معماری، تغییرات بیانی در سطوح، تأکید بر خطوط، و به‌ویژه بافت مصالح، می‌توانند واقعیت‌ها را گویا سازند و فرم‌ها را معنادارتر. دانستن اینکه چه چیزی را حذف کنیم و چه چیزی را وارد کنیم، دقیقاً کجا و چگونه. این یعنی آموزش دیده بودن در شناخت سادگی.



«شاخه‌ای از شکوفه‌های آلو»-اثر: توشو



## برای خواندن

با دکتر محمد فرخزاد  
بهار یحیایی، شیدا خونبسط

**در «برای خواندن» این شماره، سراغ دکتر فرخزاد رفتیم تا درباره‌ی مطالعه‌ی معماری و کتاب‌ها گپ و گفت کنیم. دکتر محمد فرخزاد، فارغ‌التحصیل دوره‌ی کارشناسی‌ارشد و دکتری معماری از دانشگاه شهید بهشتی تهران، از سال ۱۳۸۸ عضو هیئت علمی دانشگاه گلستان هستند.**

**کدام کتاب یا نویسنده بیشترین تاثیر را بر نگرش شما در معماری داشته است؟**

: «نویسنده‌ای که خیلی روی من تاثیر گذاشت و قلمش برای من جذاب بود، آقای کریستوفر الکساندر هست. ایشان از نگاه دیگری به معماری می‌پردازد به یک شکلی که انسان احساس می‌کند وقتی قلم و کتاب ایشان را می‌خواند کاملاً با معماری و شرایطش ارتباط برقرار می‌کند. دو کتابی که از این نویسنده خواندم و بسیار لذت بردم یکی کتاب «معماری و راز جاودانگی» و دیگری کتابی است تحت عنوان «زبان الگو: شهرها» من تصور می‌کنم که نوع ترجمه هم خیلی تاثیر داشته است.»

**به نظر شما مطالعه‌ی کتاب‌های خارج از حوزه‌ی معماری می‌تواند چه تاثیری بر دیدگاه معمارها داشته باشد؟**

: «من اعتقاد دارم این است که معمارها افراد چند منظوره‌ای هستند؛ به شکلی در رشته‌های مختلف در بخش‌های مختلف اجتماع ممکن است تاثیر گذار باشند، بخاطر همین یک معمار باید اطلاعات عمومی‌اش و بعضاً اطلاعات تخصصی‌اش در خیلی از حیطه‌های دیگر هم قابل توجه باشد.

یعنی یک معمار ممکن است نیاز داشته باشد اطلاعاتی از جامعه‌شناسی، روانشناسی یا اطلاعات تاریخی داشته باشد که این‌ها کتاب‌های خاص خودش را می‌طلبد. من خودم به شخصه چون به تاریخ علاقه دارم؛ کتاب‌های تاریخی‌ای خواندم که اصلاً هیچ ارتباطی با معماری نداشتند ولی خیلی برای من تاثیرگذار بودند.»

**کدام کتاب را پیشنهاد می‌کنید که هر دانشجوی معماری حتماً مطالعه کند؟**

: «چند کتاب معرفی می‌کنم:

برای دانشجویان ابتدایی در ترم‌های اول معماری؛ کتاب «مفاهیم پایه در معماری» کتاب بسیار خوبی‌ست، به زبان ساده تصویری و گرافیکی ایده‌های معماری را توانسته به خوبی معرفی کند و به نظر من هر دانشجویی که حداقل تا ترم سوم رسیده است؛ باید یکبار در این دوره، این کتاب را مرور کرده باشد. یک مرور تصویری، چون خیلی متن برای خواندن ندارد ولی بسیار در ایده‌پردازی مخصوصاً ترم‌های اول به ما کمک می‌کند.

حوزه مسکن یکی از بخش‌هایی است که خیلی نیاز داریم مبانی نظری و ایده‌هایمان را بالا ببریم. به هر حال بیشترین تعداد ساختمان‌هایی که ما معمارها طراحی می‌کنیم ساختمان‌های مسکونی هستند؛ به همین جهت اطلاعات دقیق از مبانی نظری آن‌ها برای ما خیلی مهم است. به دانشجویانی که در ترم‌های بعد هستند؛ من کتاب «مسکن، حومه و شهر» ترجمه‌ی آقای دکتر شهرام پوردهیمی را توصیه می‌کنم.

در حوزه تاریخ اعتقاد دارم بیش از همه، بچه‌ها باید با تاریخ معماری معاصر آشنا باشند چراکه به ما نزدیک تر است و تاثیرگذاری‌اش بر نحوه عملکرد ما بیشتر است. به همین جهت من کتاب «تاریخ معماری مدرن» آقای پروفوسور بنه‌ولو را پیشنهاد می‌کنم که در چند جلد نوشته شده است؛ یک نسخه‌ی اولیه‌اش را دانشگاه تهران چاپ کرده که ترجمه‌ی آقای سیروس باور است و دو جلد بعدی تحت عنوان «تاریخ معماری مدرن» با ترجمه‌ی آقای دکتر نیراحمدی چاپ شده. این سه تکمیل‌کننده‌ی هم هستند؛ فصل مشترکی باهم ندارند ولی هر سه با هم می‌توانند به طور کامل تاریخ معماری مدرن دنیا و آن چیزی که بیشتر در قلب اروپا اتفاق افتاده را برای ما معرفی کنند.»



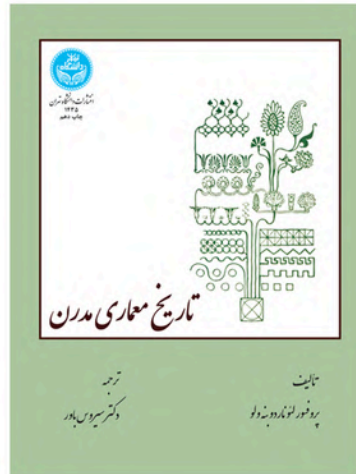
**درباره کتاب‌های معرفی‌شده در صفحه‌ی بعد  
بیشتر بخوانید!**





**مسکن، حومه و شهر**  
نوربرت شوئنلنک  
ترجمه: شهرام پوردیبه‌می  
انتشارات دانشگاه شهیدبهشتی

اتفاق مهمی که پس از جنگ جهانی دوم چهره شهرها را دگرگون کرد توسعه مناطق مسکونی و پخش آن در سطح کل شهر بود. شهرها در مدت کوتاهی به دلیل مهاجرت تغییر کلی کردند و در نتیجه فضاهای مسکونی مورد غفلت قرار گرفتند. این کتاب تلاشی است جهت ارائه راه حل برای غلبه بر بحران شهرنشینی از طریق بررسی مورد به مورد تلاش‌های انجام گرفته در سراسر جهان.



**تاریخ معماری مدرن**  
پروفسور لئوناردو بنه ولو  
ترجمه: سیروس باور  
انتشارات دانشگاه تهران

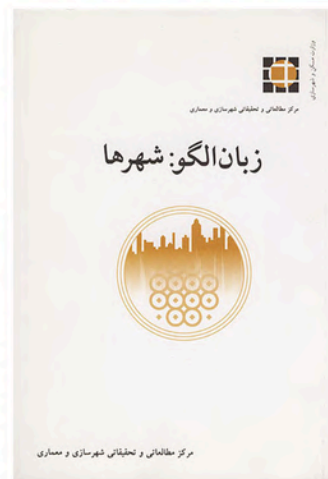
این کتاب، اثری پژوهشی و مرجع در بررسی روند شکل‌گیری و تحول معماری مدرن از قرن هجدهم تا قرن بیستم است. بنه ولو در این کتاب، معماری را نه صرفاً به عنوان یک هنر، بلکه در بستر تحولات اجتماعی، صنعتی و فرهنگی تحلیل می‌کند.

**معماری و راز جاودانگی، راه بی‌زمان ساختن**  
کریستوفر الکساندر  
ترجمه: مهرداد قیومی بیدهندی  
انتشارات دانشگاه شهیدبهشتی

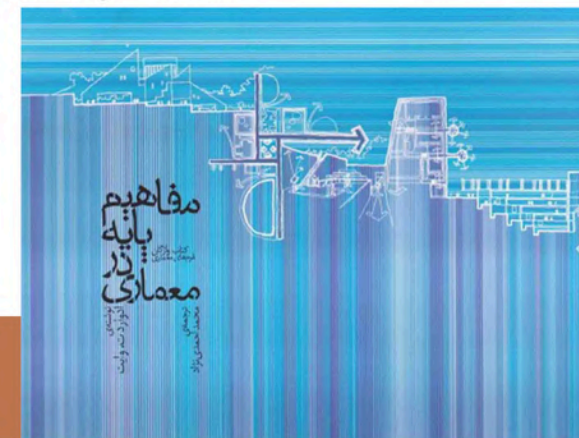


کتاب «معماری و راز جاودانگی»، به رغم بسیاری از کتاب‌های معماری یا فلسفه، مجموعه‌ای از اطلاعات یا نظریه‌های پیچیده نیست. کریستوفر الکساندر به جای آنکه از معیارهای زیبایی‌شناسی سخن بگوید، بیش از هر چیز ما را به شناخت جوهر زندگی، به شناخت «زندگی از آن رو که زندگی است»، می‌خواند.

**زبان الگو: شهرها**  
کریستوفر الکساندر  
انتشارات مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری



الگوها، پاسخ‌هایی برای مسائل طراحی مانند فضای سبز و تجاری به شمار می‌آیند. هر جامعه‌ای که زنده است، زبان‌الگوی منحصر به فردی دارد. نویسنده در کتاب حاضر، از زبان‌های الگو برای بهبود وضعیت طراحی شهر و محله، خانه، دفتر کار و کارگاه‌ها استفاده کرده است.



**مفاهیم پایه در معماری**  
ادوارد ت. وایت  
ترجمه: محمد احمدی‌نژاد  
انتشارات خاک

کتاب «مفاهیم پایه در معماری» یکی از منابع مهم در زمینه معماری است که مفاهیم و اصول اساسی این رشته را پوشش می‌دهد. این کتاب معمولاً به تعریف و توضیح مفاهیمی مانند فضا، فرم، عملکرد، مقیاس، ریتم، تناسب و همچنین اصول طراحی معماری می‌پردازد.



دانشکده هنر و معماری یزد  
بهار یحیایی



آب انبار آتشکده زرتشتیان- یزد  
بهار یحیایی



امامزاده نور- گرگان  
سوفیا شبانی



مسجد شاه- اصفهان  
سوفیا شبانی



روستایی اطراف شاهرود  
محمد رضایی

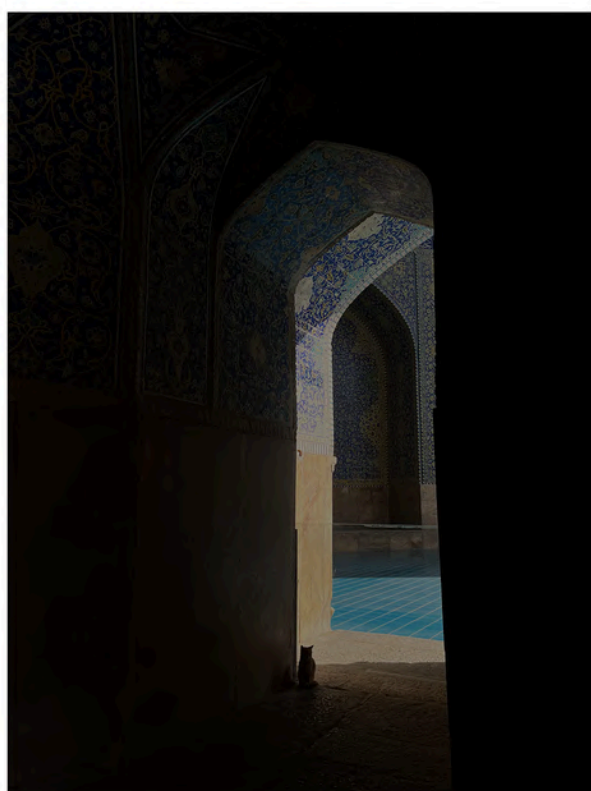
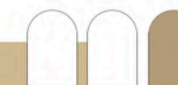


گهرباران- ساری  
مانی مختارپور

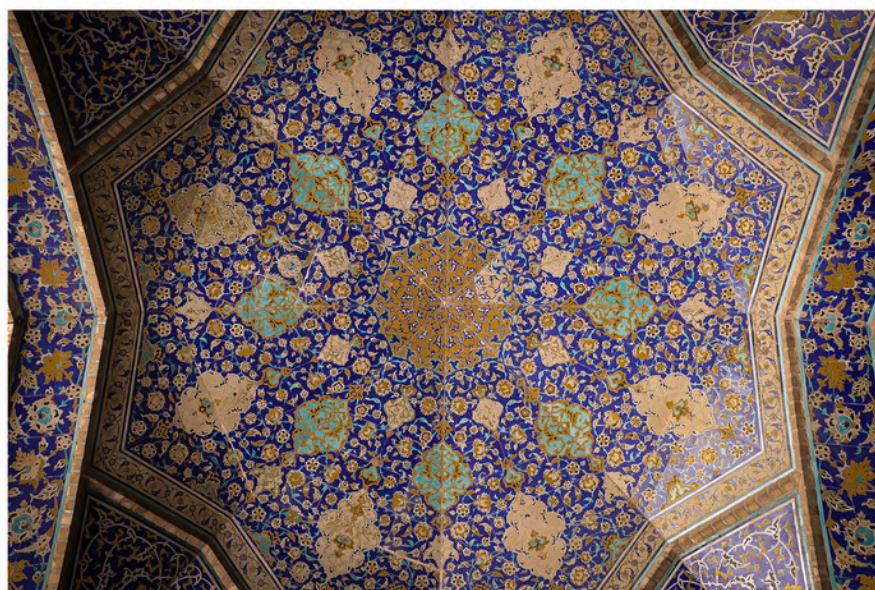
# ردپا

سما نژاد حسین

صفحه‌هایی،  
برای به اشتراک گذاشتن آن لحظه‌هایی که رد معماری،  
نگاهمان را متوقف کرد.



مسجد شاه- اصفهان  
سوفیا شبانی



مینو رحیمی

مسجد شاه- اصفهان



مسجد شاه- اصفهان  
سوفیا شبانی



دانشکده هنر و معماری یزد  
بهار یحیایی



خانهٔ مارتا پیترز- دانشگاه هنر اصفهان  
مینو رحیمی



امام زاده یحیی- ساری  
مانی مختارپور

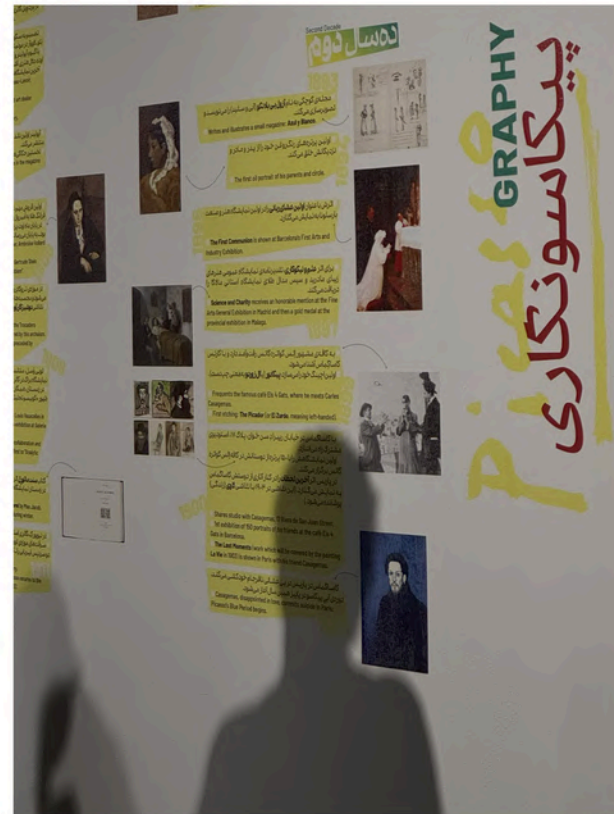


مانی مختارپور

بافت تاریخی گرگان



دانشکده هنر و معماری یزد  
بهار یحیایی



موزه هنر های معاصر تهران  
آریانا جهانبخش ابدی

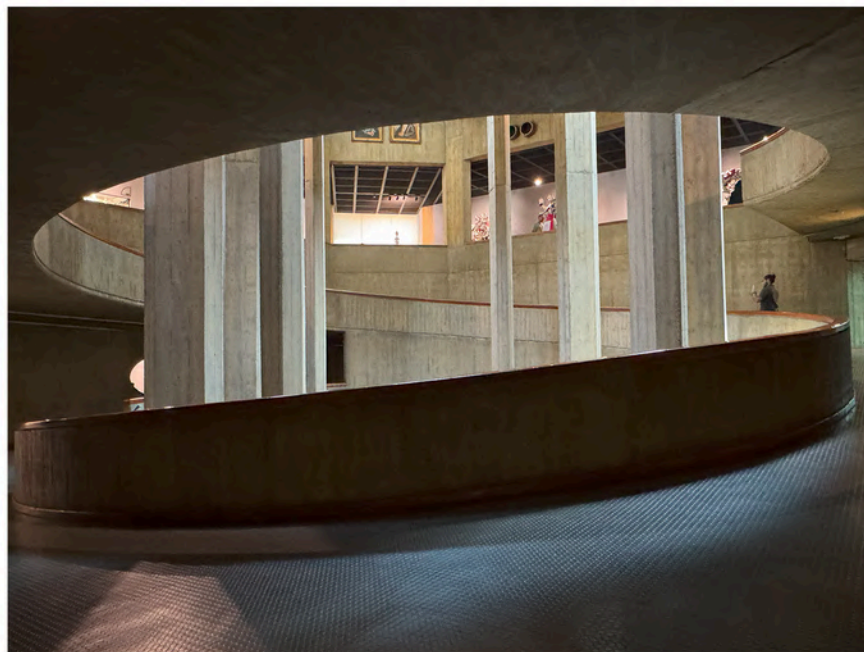


پیزیز

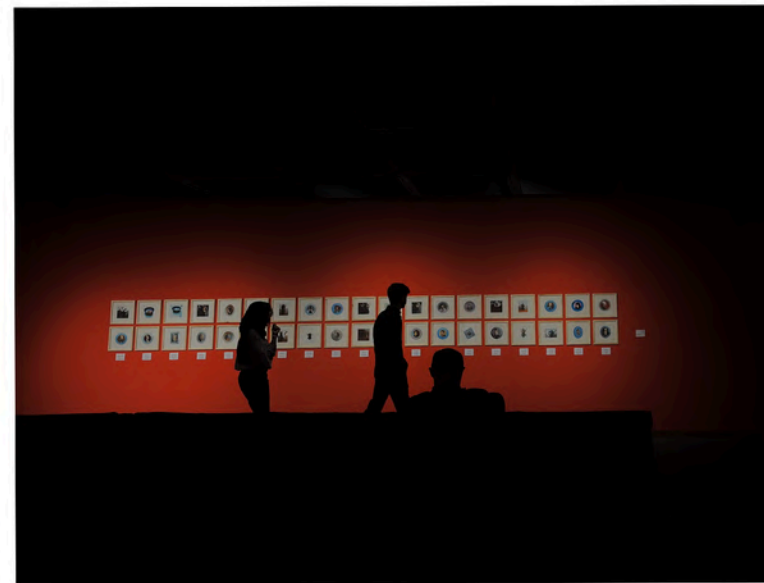
آریانا جهانبخش ابدی  
بهار یحیایی



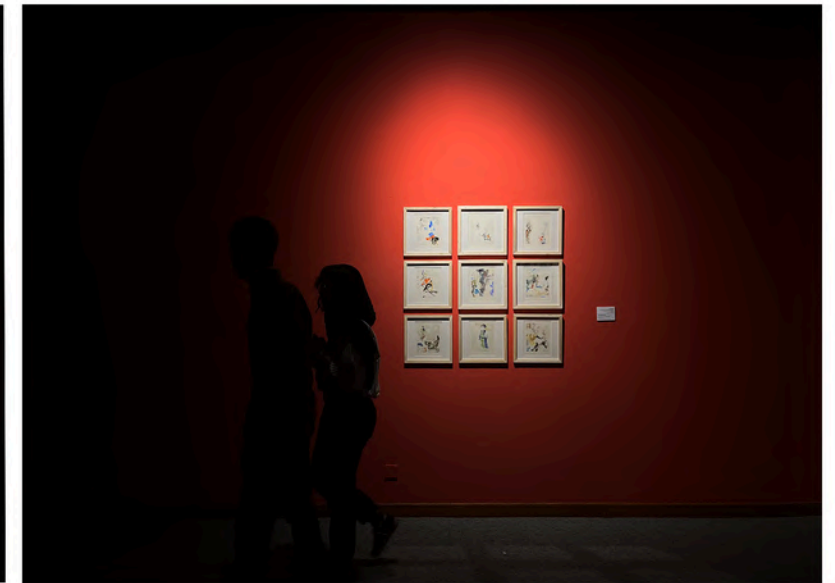
موزه هنر های معاصر تهران  
فاطمه هاشمیان



موزه هنر های معاصر تهران  
آریانا جهانبخش ابدی



سوفیا شبانی



موزه هنر های معاصر تهران



دانشکده هنر و معماری یزد  
فاطمه مکتبی



خانه کلبادی ها - ساری  
مانی مختارپور



خانه تاریخی آقا جان نسب - بابل  
سوفیا شبانی



محلہ سرچشمه - گرگان  
مانی مختارپور



کوچه های بافت یزد  
بهار یحیایی



خانه داوید - دانشگاه هنر اصفهان  
سوفیا شبانی



## حال و هوای معماری دانشگاه گلستان

| مانی مختارپور

لحظه هایی از آموختن معماری، که برایمان معنا داشته‌ند \_ از جمله ای که سر کلاس شنیدیم تا تصویری از یک تجربه شخصی یا جمعی در فرآیند یادگیری. برای آنکه خاطراتمان از دانشگاه، فقط در حد استوری نمانند.



غرفه معماری رو با درناهای کاغذی رنگارنگ، که با عشق ساختیم تزئین کردیم. و تجربه همگاری با دوستای خوبمون برای گردوندن غرفه یکی دیگه از تجربه های دلنشینی بود که در دانشگاه باهاش رو به رو شدم.

پرنیان جمارانی



چیپس دانشجویهای معماری:  
وقتی حتی چیپس  
هم فرم و متریال رو درک کرده باشه!

مینو رحیمی



اولین ماکتمو یه عصر پاییزی ساختم، همزمان با غروب قشنگی که از پنجره می‌تابید و حس خوبی که تو کلاس پیچیده بود.

پرنیان جمارانی



۵۰



پروژه رو تحویل دادیم و رفتیم... کلاس پر بود از وسایلی که ساعت ها باهاشون سر کردیم؛ رد معماری هنوز روی میزها مونده بود.

پرnian جمارانی



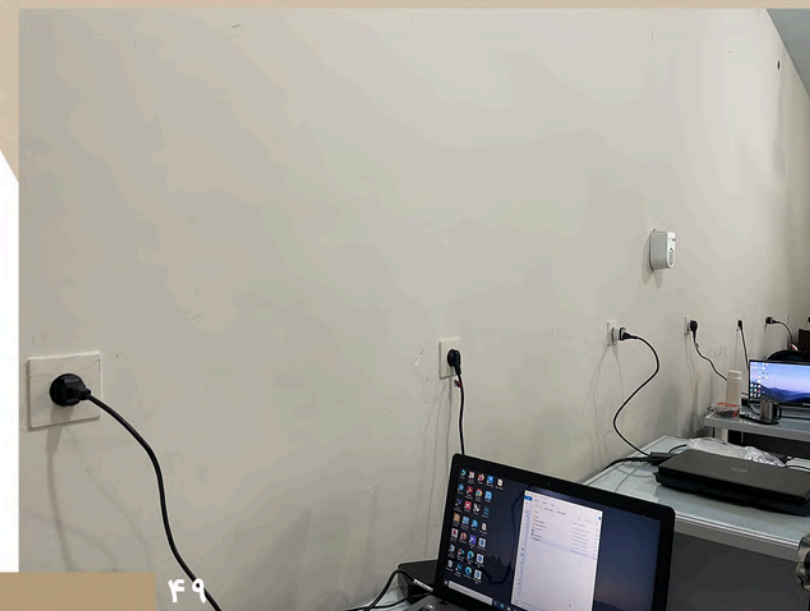
روزنه‌ای سبز و  
شمالی در کلاس  
سرد تئوری.

سما نژادحسین



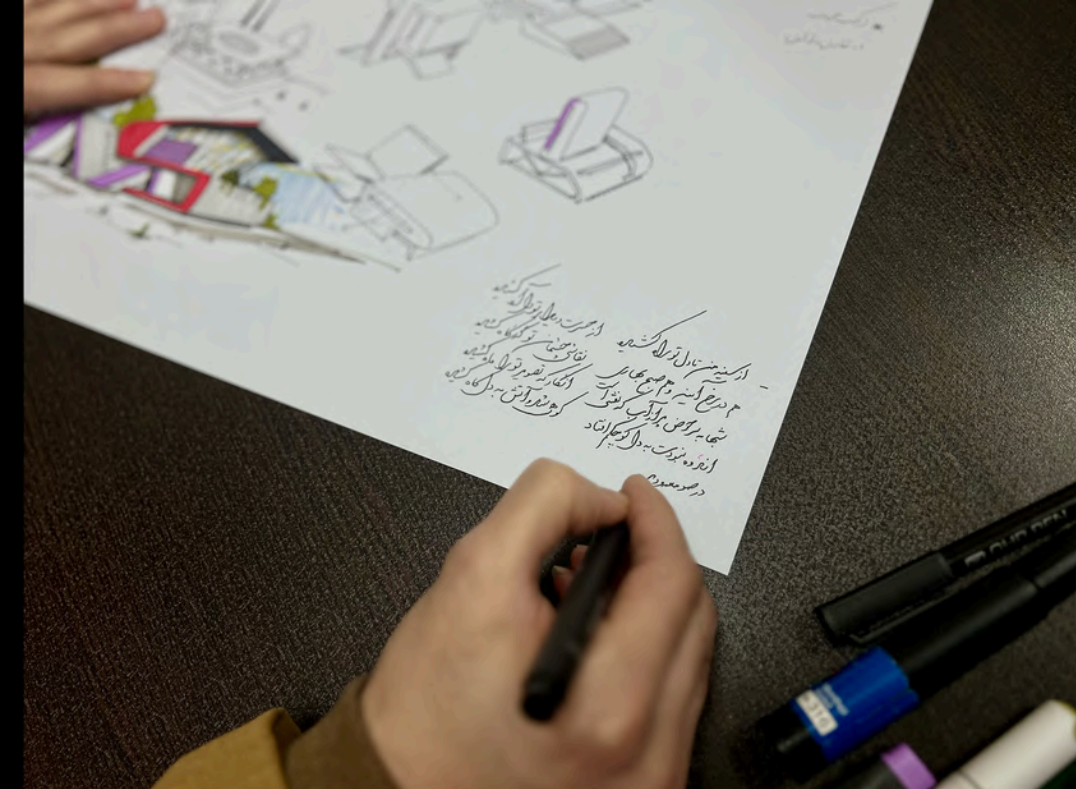
وقتی خط به خط پلان، صدای گنبد و  
شبستان رو تو گوشمون زنده می‌کنه، و  
پرسپکتیو تو ذهنمون شروع به قد  
کشیدن می‌کنه.

مینو رحیمی



پریزهای اشغال  
شده، در سکوت  
دیوار، حکایت  
از روزهایی  
دارند که فکر و  
خستگی، پشت  
هر لپ‌تاپ در  
جریان است؛  
گره‌خورده به  
امیدی پنهان،  
برای ساختن و  
یافتن شکل  
نهایی خیال.

مینو رحیمی



بعد از تدریس فرم، استاد با خط زیباش ما رو  
مهمون شعری کرد که خودش سروده بود.  
پایانی دل نشین برای  
یه جلسه پُر از فکر و الهام.

پرنیان جمارانی



داشتم چندتا فرم میکشیدم که استاد  
اومد بالا سرم. ایرپادمو برانداز کرد، یه  
راپید از جامدادیم برداشت و شروع کرد به  
اسکیس زدن. سکوت کل کلاس رو فرا گرفته بود  
تا ببینن آخرش چی از آب در میاد و این شد یه  
تجربه جالب از کلاس بیان.

مانی مختارپور

گم گشته ای خاموش  
در یکی از آتلیه های  
دانشگاه؛  
یادگار خاطره ای  
محو، که هنوز  
میلی به فراموشی  
ندارد.

مینو رحیمی



اولین جلسه ی  
شروع ارائه  
معماری با نرم افزار  
بود؛ شاید  
شروع خوبی نبود  
ولی به هر حال ما  
هیچ وقت سخت  
نمی گیریم، درواقع  
همیشه یک راهی  
برای مزه دار کردن  
حال جدی کلاس  
پیدا می کنیم.

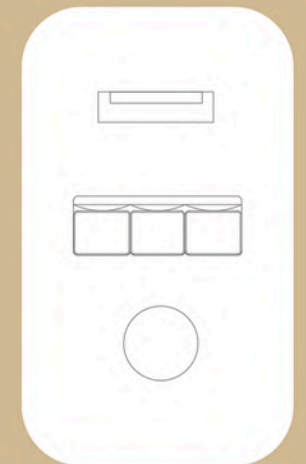
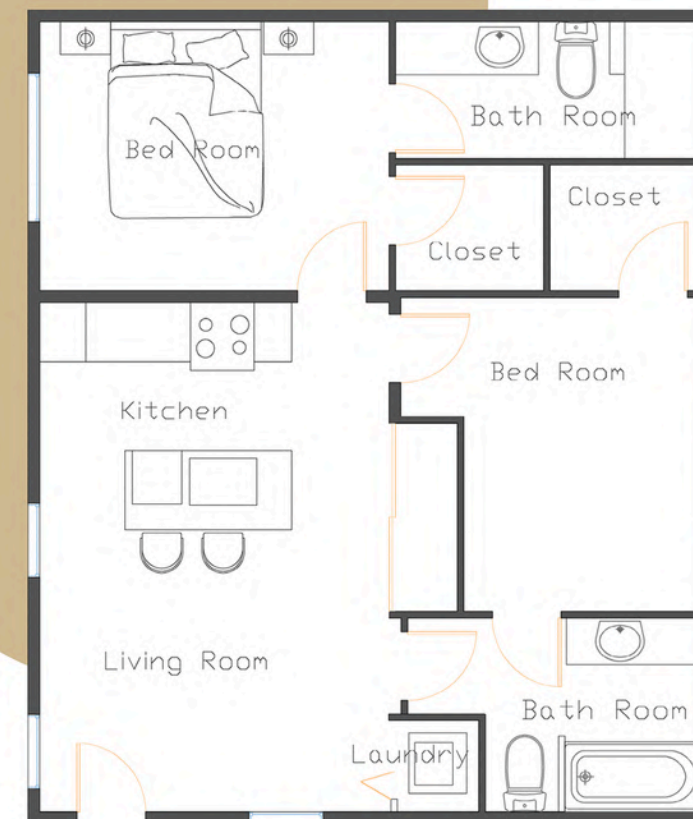
ساغر ساردویی



## رضا رستمی ابوسعیدی „بازی“

تصویر زیر، پلان یک خانه‌ی نیمه‌ساز را نشان می‌دهد. امکان ایجاد تغییرات اساسی در پلان‌کلی یا جابه‌جایی سرویس‌های بهداشتی و آشپزخانه وجود ندارد. اگر مالک خانه از شما به عنوان یک معمار بخواهد که با حداقل میزان تغییرات، بیشترین بهبود را به پلان ببخشید؛ چه پیشنهادی برای ارتقای کیفیت فضاها می‌دهید؟

(بازسازی دیوارهای داخلی تا حد کم مجاز است)



مبلمان مورد استفاده در نشیمن



مبلمان مورد استفاده در اتاق خواب



جواب  
بازی



@DearModern on YouTube

